

مانند که این رافضی تند علیست و فراجش از میرزا اسحاق تمام یافت و او در ملازمت پادشاهی آمده در رعایت یافته بود کالت
 نزد حسین خان حاکم کشمیر تا مرد شد در بهمان ایام جمعی از غالیان روضه قاضی حبیب را که سنی متعصب بود بجهت تعصب زخمی ساخته
 بود اتفاقاً قاضی منور زنده بود که حسین خان کشمیری قاتل را بکلمه مقتیان سیاست رسانید و میرزا مقیم باعث کشته مقتیان
 با بیعت که بر القتل آن شخص فتوی دادند بر چند از روی سیاست هم باشند شخصی متعصبی علی بن شدید سیرد تا سه چهارم را از ایشان
 بقتل رسانید چون او میر یعقوب و کیل حسین خان دختر حسین خان را از کشمیر بر سر پیشکش بدرگاه آوردند و این قضیه
 بعرض رسید و این مرد شخص را الفتوی شیخ عبد البنی و دیگر علما که عیال او بودند در میدان فتحپور بخزای اعمال شوم رسانید
 و بندی ازین قضیه در تاریخ کشمیر که جامع اوراق مستفح ساخته سمت ارتسام یافته و درین سال برگزیده از تغیر حسین خان بهمدی
 قاسم خان که از جمیع بازگشته شاهنشاهی را در قلعه رفته بنور آمده ملازمت نموده بود جایگزین دارند حسین خان از بجان برنجیده آید و
 فراق بی بی و بنیک خوانده دیدار با بقیاست افتاد و بر زعم دختر مهدی قاسم خان با وجود آن محبت کندا دختری از عم خود
 غضنفر بیگ گرفته و بعد از چند گاه او را به میثالی و دختر مهدی قاسم خان را در خیر آباد نزد برادرانش رخصت داده از
 لکنو بقصد غرور کسب نمودم و بدین تخته بای که خشتهای آنرا از طلا و نقره ششیده و طمع در سایر خزان موفوره غیر محضه
 که شهرت کاذب یافته بود بسته بر آه آورده در کوه سواک رسید و کوه میان اول چنانچه دستور ایشانست بیکبار
 جا بای خود را گذاشته و اندک جنگ کرده بکوههای بلند خطرناک متحصن شدند و حسین خان بجای که سلطان محمود
 همیشه زاده پیر محمد خان شهید شده و مقبره شهید ابودر فته و فاتحه بار و اح طیب ایشان خوانده و صدف بر تقابیر فرموده
 آنجا بعبه بیشتر درآمد و تا تو احمی قصبه و جزایل نام از ولایت راجه رنگا که ز رسیداری باشکوه است تاخت و باخت
 کرد و از آنجا تا به اجمیر که پای تخت اوست و معدن طلا و نقره و ابریشم و مشک و سایر نفایس ولایت ثبت
 هست دوروزه راه مانده بود که بیکبار بموجب خاصیت آن کوه از تاثیر شیره اسپان و بانگ تقاره و نریا
 مردم ابرو باران عظیم پاشد و گاه بایاب شد و گرسنگی بر لشکریان غالب آمد و هر چند حسین خان از نهایت
 تهور ایشان را ترغیب و تحریص بر تسخیر آن شهر و ولایت و لطیف در زور و جواهر خزان می نمود مردمش از بسکه بی بیاد
 داده بودند اقدام بر معنی نکردند و خواهی خواهی عنان توسن او را گرفته بازگردانیدند و در وقت بازگشت کافران سر راه گرفته
 تیرهای را که میکان از استخوان زیر الوده داشت بر سر ایشان باریدند و سنگ باران علاوه آن شد و اکثر مردم کار آمدنی
 جنگ آزما می شدند شهادت چشیدند و لقبه که مجروح آمدند بعد از پنج ششماه کمتر یا بیشتر تیا شیر زمر جان گزای از سرای
 سرور تلخ کام رفتند و تاریخ وفات ایشان تبعمیه تلخ و نیزه یافته شد حسین خان بدرگاه آمده ولایت کانت
 و کوله از دامن کوه بجهت انتقام در وجه جایگزین خویش التماس نمود و بدرجه قبول افتاد و چند مرتبه دامن کوه را در تذبذب
 آورد اما در میان آن نتوانست در آید و بسیاری را از مردم خوب او که از اینجا مرتبه اول نیم جانی بسلاست آورده بود
 درین مرتبه ز برابر آنجا تیر کرد و بی جنگ از عالم درگذشته تا حسین خان عاقبت بعد از چند سال سرب خود گرفته
 در آن کوهستان رفته رخت وجود بیاد داد چنانچه در محل خود مذکور خواهد شد انشا الله تعالی و فقیر درین سفر رحمت
 حسین خان از لکنو پیداون آمد و برادر مرحومی شیخ محمد را که بجان پرورده بودم و از جان بهتر رسید التتم و اکثری را
 از فضایل حمیده کسب کرده و اخلاق ملکی خود بلکه او گشته بود در جای مناسب که خدا ساختم و بعد از سه ماه از آن

امر خیر که متضمن صد شرب بود هم او را و هم قره العین عبد اللطیف را که اول نوابه من از عمر و زندگی بود چشم زخم روزگار
 در طرقة العیسی با زپی بازی از مهد بلجی برد و مرا که شصت و یک روزمان خود بود در سیکنا گاه شهر تویب خود ساخت انا لعد
 و انا لیه راجعون لظلم تالی زمانه داغ غم بر جگر بند یک داغ نیک ناز شده داغ دگر بند بر داغ کاورد قدر
 روی به ستری بان داغ را گذارد و داغی تیر نهاده زیر هزار کوه غم نشیت گویا بد دستش هزار کوه دگر بزر بند
 چه توان کرد کیش بد اول قار و ذره کسرت فی الاشیاء ما هم و این ترکیب بند که مرتبه او از بسکه بد داغ حدیث فوشش الی الیوم
 الموعود کباب بود و هست و خواهد بود نوشته شد ترکیب بند در هر سه بر او و خود فوشش نماید یارب
 این جزو چه روز هست که افتاد و مرا وین چه جا نگاه بلا نیست که رود او مرا بیچکس نیست که نرسد یا دین و رانرسد تیر شد چکسی
 لیک بفریاد و مرا ماه من آخر شب رفت پس پرده غیب بین کزین حامله غیب چه عم زاده مرا یا شادی امید و در وقت نکال
 بعد ازین دل بچه امید شود شاد و مرا گریه بنیاد من از هر قومی بود ولی سبیل تمامه و انداخت ز بنیاد و مرا آنکسی را که کنم یا در روز
 صد بار بده که صد بار بروزی نکند یا و مرا صیرغ بیدار چه نمها که بمن داد و کتون به داد خود از که ستانم که بد داد و مرا حال
 دل به هیچ ندانم بلکه گویم چه کنم چاره در دل خود که جویم چکنم ای فلک ده که دلم خسته و دیران کردی خاطر جمع مرا یا پیشان کردی
 گوهری کان بلفهم بود ز باغ نمان به آشکار از نظره روی و پنهان کردی به سر و من بردی ازین باغ بزنندان لحد باغ را به من با تم زده زندان
 کردی به یوسف را بگفت گرگ سپیدی مرا به دغش شکفت کلبه احزان کردی به در گل تیره نهادی کل نورسته من به روز من با شب تیره
 ز چه بکیسان کردی به حاصل آنکس که از او بود سر و سامانم به بردی او را و مرا بیسر و سامان کردی به آن برادر که درین شهر
 غریب آمده بود به جاش در دشت به پہلوی غریبان کردی به وقت کل آمد و شد جای محو در خاک به جای آنست که از غصه کنم بر سر
 آخری دیده چه دیدی که تو عالم رفتی به دیده پوشیده ازین دیده پر خم رفتی به چشم تاریک مرا روشنی از روی تو بود به روشنی رفت
 ز دل تا تو ز چشم رفتی به بوده چشم مرا همچو نجین در خاتم چون نجین عاقبت الا مرز خاتم رفتی به دلت از هیچ مهر شاد نشد در عالم
 جیعت صد حیف که ناشاد در عالم رفتی به جان پاک تو درین مرحله بس عملگین بودی رخت بستنی ازین مرحله غم رفتی به بدول از کار
 جهان هیچ نبودت باری به باری از کار بهسان خوشدل خورم رفتی به بودم از مهد ترا منس و همدم همه دم به در لیدی بھر چه
 بیونس و همدم رفتی به رفتی و حسرت تو زین دل حیران نرود به نعمت از دل نرود تا نعمت جان نرود به کیست آنکس که نشان
 تو بمن گوید باز به خیر جان روان کشته بمن گوید باز به قصه گل که نرود ریخت ز آسیب خندان به کیست القصه که با مرغ
 چمن گوید باز به قاصد کو که غم و درد مرا روی بر لای به یکبیک پیش تو در وجه حسن گوید باز به با تو گویم سخنم را بزبان
 و انگاه به محبت تسکین ز زبان تو سخن گوید باز به تنگ دل غم صفت گشتم و کس پیدا نیست که از تو سر نه
 بمن ای غم و من گوید باز به هست صد پیچ و شکن در دلم از ما تم تو به که تو زین دل پیچ و شکن گوید باز به دور رفتی و چون آمد
 ز دیار تو کسی به که ز احوال تو یک شمه بمن گوید باز به بروم و بر سر گور تو قیامی بکنم تا جوابی شنوم از تو سلامی بکنم
 گویم ای گوهر نایاب چه حالست ترا به باتن خسته و بیاب چه حالست ترا به تو خواب اجل و بی توقیامت بر خاست
 خیر و کسر بر کن ازین خواب چه حالست ترا به از حدائی تو احباب لبی بد حالتند ای حیدر مانده ز احباب چه حالست ترا
 شده از دوریت اصحاب نزدیک هلاک به دور از صحبت اصحاب چه حالست ترا به بود جایی تو محراب و کنون
 سینگر م به مانده خالی ز تو محراب چه حالست ترا به می خورم خون جگر می تو مرا پرس گم به که درین خوردن

خواب چه حالت ترا بر گشت صد گل سراب و سیدنا شکم نیز گل ای گل سیراب چه حالت ترا در چنین منزل غمناک
 نزدیک تو گشت مونس روز و امین شب تا یک تو گشت + **بند ششم** این ستم از رخ خوب تو جدا افتاده وز
 فراق تو صد گونه بلا افتاده تو صبر او من مانده درین شهر غریب الله الله تو کجا من کجا افتاده بار گل بچم کشیدی و ندانم این
 بار بر تو صد رشته حس و خاک چرا افتاده قدر وصل تو ندانم و این بود جزا که طلاق تو باروز جزا افتاده کرده
 جان مسرور کار تو لیکن حکیم که سر و کار تو با حکم خدا افتاده سال تاریخ تو شد گفت چه سروسات افتاد آن سهری سهری نگاه
 زیا افتاده **قادر سی** ناله و فریاد میدار و سود در دعا کوشش که نوبت بدعا افتاده از دعا خواه که کارش همه محمود بود هم
 از نوبت و هم از تو نوشنود بود **بند هفتم** یارب اندر من خلد گذارش با دا قهر فرودس برین جای قرارش با دا در گشتا
 جان چون گذرد جلوه کنان جود و علان زمین او زیارش با دا **بند هشتم** سفر عقبه کرد نور اسلام چراغ شب
 تارش با دا بر مزارش چو کس نیست که افزونش بر تو طاعت خدا شمع مزارش با دا از عروس کهن بهر چه بگفت
 کنار نوز و سان بستی بکنارش با دا هیچ یاری تو نشد چه دم او بعد از مرگ و سبدم رحمت حق چه دم یارش با دا +
 مردمان قطره اشکی که نشانند بر و گرد آن قطره دریناب و تارش با دا تا ابد مسکن او ذروه علیین با دا این دعا
 ازین و از روح امین با دو و درین سال عمارت مقبره و پذیر خلد نظیر باد شاه عفران پناه در دلی بکنار آب چون اهتمام
 میرک میرزا غیاث بعد از نوبت سال با تمام رسیده و آن عمارت است که دیده نظر لگی در مطالع آن غیر از حیرت باز نمیدود و در
 روز پنجشنبه سیم ماه محرم سنه ثمان و شصتین و ستتمانه طلوع کوکب سعادت و اقبال شاهزاده مراد در منزل شیخ سیم دست
 داد و درین سال هم چنین خبر و این چون پیش سابق ترتیب دادند و مولانا قاسم ارسلان قطعه گفته که از هر صبح تاریخ
 ولادت این دو شاهزاده می بر آید اول از اول و ثانی از ثانی **بند نهم** اولین شاهزاده آن تا سنه ماه و الی از
 اوج عزت شد **بند دهم** این دوم فرزند اکبر بادشاه ایتی نازل شده از آسمان انبیا تاریخ دیگر هم با این است
بند یازدهم ز موز پاک چو سلطان سلیم گشت نازل لواء شاه مراد ابن اکبر عادل و خواجه حسین مری قطعه گفت
بند بیستم که از هر صبح اول ولادت بادشاهزاده اول و از ثانی شاهزاده ثانی معنوم **بند بیست و یکم**
 داؤد و شاهزاده بشاه این سپهر چهره آن هر دو به از آفتاب اول از ثانی شاه جهان ثانی او در عالم کجیناب آن یکی
 ازین بشاه سر بر مرده رسان بود صد فحیاب آن دیگری با عفت امن جان مهر رسد داده با و مهر خوا **بند بیست و دو**
 شاز اولت گفته از و شرح اولی خواب از و همین شرح ایات هم سوله شاهزاده تابی سلسله با و مدلم آن شد و شاهزاده بر
 جا به هکند نظر افراسیاب و تاریخ ستم ربع الاخر این سال از فتح و بعد از آنکه دو آزرده روز توقف نموده بودند از برای ایفای ستم و ستم
 و بر دور آن خطه پاک قلعه طرح انداخته و عمارت عالی به نام **بند بیست و سه** چهارم جمید الاخر از آنجا که نموده در عرض و آزرده روز به جلوه
 ناگو رسیدند و عرض بزرگ آن شهر را بر امر تقسیم نموده حکم بکندن آن فرموده شکر طرا و نام نهادند و درین ایام حذر سیر
 سپرالدیو کجا با و از محلا زمت رسید و رای کلیان کل را بجا کثیر نیز با پیش اینک آمد و در خرب پیشکش آورد تا داخل اهل
 شد و پدر از خلعت بکانتز داده سپر را همراه گرفتند و در راه شکار گور خر که پیش ازان واقع نشده بود کرده بغیر زیارت
 قطب المشایخ کان نمک و گنج شکر و فیض محذوم شیخ فرید قدس سره الغریز جانب اجد من مشهور ستم حضرت فرمودند
 و میرزا غریز که که بلقب با عظم خان که جاگیر دار آنجا بود حشمتی عظیم ساخته و تحت و پدر ایار لایق پیش کش کرده و ستم

تاریخ شاهزاده جهانگیر

فی الواقع اینچنین غیباقت از کم کسی نشان میدهند و این تاریخ یافتند که مصر عهده جهانان عزیزند و شهنزاده به و از آنجا بلاهور آمده میمان
 حسین قلیخان شدند و العود و الحمد خوانده و از راه حصار فیروزه باز متوجه حضرت اجمیر گشتند و از آنجا کبوج متواتر بفتحچو نزول و وقوع شد
 و محب علیخان پسر میر خلیفه را که از مدتی باز ترک سپاهگیری نموده متزوی رسیده بود بوسبیله کوچ وی تا مهید میگیم که مادرشش
 میرزا حسنی خان حاکم تنه و رحباله خویش داشت تربیت کرده علم و تقاریر بخشیده جاگیر در ملتان داده و سعیدخان منول حاکم
 ملتان را به کمک او نوشته و بنیره او مجاهد خان را که بسیار شجاع و شهور بود همراه کرده امیده بجهت گرفتن تنه تعیین نمودند او بملتان
 آمده و قریب بچهار صد سوار در جاگیر خود نگاهداشتند کس سلطان محمود حاکم بکر فرستاد که چون خود بارها می گفتند که اگر فلانی
 اینجا بیاید هیچ حاجت بکس دیگر نیست و تنه را من مستخدم که گرفته باو میدهم و اینجی بعرض نم رسیده و بائنا دشما را این ملک
 نامزد ساخته اند و حالا وقت مد است او در جواب نوشت که اگر براه حبیلیز قیصر میسرند متوجه میشوند کمک بشما میفرستم و از راه
 بکر نمی گذارم که اعتماد دارم و محب علیخان و مجاهد خان براه بکر روان شدند و سلطان محمود تمامی لشکر خود را بمدافعه فرستاد
 و محب علیخان بجنک غالب آمد و بکیزان در قلعه مایله بعد از شکست متحصن شد و انقلعه را بصلح و امان گرفت و سلطان محمود بقیه
 لشکر را با توپچیان و نیزان ازان از قلعه بکر بجنک محب علیخان فرستاد و ایشان را نیز همان آتش در کاسه شد و کمر خیمه در قلعه در آمده
 قبل کشیدند و چون از وحام خلافت درون قلعه بسیار بود هو بعض غلیظ پیدا کرد و وبای عظیم اقتاده تا هر روز هزار کس کم و بیش
 میزدند تا در ۹۸۳ قتلث و ثمانین و شصتا سلطان محمود که پیر فرقت و سمره بیهوش شده بود در گذشت و قلعه تبصره شاهنشاهی
 آمد و میر کیسور برای تحقیق اموال و کسباب و زوایا از فتحچو فرستادند و در نیسال منعم خان از جوپور اسکندر خان او رنگ را
 که از پیش افغانان آمده باو التیا آورده و هر دو را کمر شمشیر مرصع و چار قب و اسب بازمین مطلقا انعام فرموده و زر لکنجو بجا گیرند
 داده و بکس خانخانان نامزد کرده امیده رخصت جوپور شد و اسکندر خان در لکنجو رسیده بعد از چند کانی در دهم جهادی الاول سنه
 شانین و شصتا سه سربالین مرض موت نماده فوت یافت **سیست** چه باید تا پیش و تالش از قبالی داد باری +
 که تا هر هزنی دیده نه این بینی نه آن بینی + و درین سال جمال خان و کدیشخ تنگن بد او سله که صاحب جمال مغزی
 و از یاران جانی قدم بود در سبیل همراه خان کلان روز عید قربان رفیق زده بیره پانی از دست ناشناس
 خورد و ضعف کرد و در گذشت و این تاریخ یافتند که **مصر** عهده صد آه از جوانی و زیب جمال خان +
 و شیخ ام شیخ یعقوب صر فی کشیری این تاریخ یافتند که **مصر** عهده سپرده جان بروز عید قربان + و
 در ۹۶۹ قسح و ستین و شصتا مهل عالی در آگره و محله دیگر در مهوره خدیجه فتحچو با شام رسید و قاسم اسلا
 تاریخ یافتند که قطعه تمام سفید و عمارت مثال خلد برین + بر دور دولت صاحبقران هفت نسیم + یکی ببله
 و از اختلاف آگره + در کلبه سگری مقام شیخ سلیم + سپهر از پی تاریخ این دو عالی قصر بد رنزه دو بهشت برین بکس
 قدم + و در سلخ ماه مبارک رمضان این سال رحلت شیخ سلیم هشتی فتحچوری که از شیخ عظام میارهند صاحب مقامات
 عالی است و شمه از احوال او در ذیل این منتخب بطریق تذکره نوشته خواهد شد انشا الله تعالی از در غرور فتنه بهار سرد
 بقا واقع شد و یکتا تاریخ او شیخ هندی و دیگر بلیت تاریخ دفات شیخ اسلام + شیخ حکما و شیخ حکام + یافتند و درین سال جریح
 منتخب و قوه باید روی نمود و آن قصه مجدداً نیست که چون کانت رگوله بجا گیر محمد شین خان بود و فقیر بحسب تقدیر چند گاه در
 صحبت او ماند کسب صدارت آن صوره و عهده خدمت فقرا داشت و متفرق زبارت مر از فائض الانوار شیخ کبار

برقع الحق و الدین شاه مدار قدس المدسره العیز زور کمن یوزاز توابع فسنون رسید و چون آدمی زاده که شیر خام خورد و کب
 سشت و کب از غفلت جلی که موجب ذامت و ظلم و جعل اصلی که باعث جبارت و خسارت و بمیراث از ابو الکشر بار سیده
 و یدیه عقل را پوشید و انرا عشق نامید و بدام شهوت و از گرفتار ساخت و سر نوشت گذشته پیش آمد تلکس آونکے
 عجب بناگاه در آن درگاه آفتاب از آنجا که هم عیرت و هم عنایت حق سبحان عز شانه بود مکانات آن جریمه و تمسیه بران خطبه
 هم در دار دنیا دید تا هم از قوم معشوق چندی را اسط ساخت و نه زخم شمشیر پیاپی از ایشان بر سر دست و درین
 خورد و همه پستمال زفت مگر خشم سر که استخوان را شکستد بفرزید و همی مفری بار آورد و رک انگشت جعفر خب اندکی
 بیدر شد و بشعور افتاد و ان جهان را سیر کرده آمد و بخرگشت امید که در آن لبتا نیز عاقبت بخر باشد رباعی انقصه
 بر آنچه کرد و درون ز جفا حق باید گفت بود و در حق ما شکر آن نعمتش میگردم هیچ تا لاجرم هم فکند در رنج و بلاه
 و جراحی حاذق در قصبه بانگر نوید اشده و در عرض یک هفته زخمها فرا همی یافت و در آن رنجوری و بیماری بند اگر که آنجا
 صحت یابد حج اسلام بگذارد و آن وعده هنوز در توخت ماند است انشا الله تعالی قبل از جلول اصل و وقوع خلل در دنیا
 اهل باین سعادت سوخت کرده و ما ذالک علی المد بعبریز منم من قضی النجمه و منم من نیتظر منوی دین فیروزه کلی زیر
 بنیاد و عجب غافل نهاد است آدمی زاده و ناستد و اب او نعمت شناسی به ناستد کار او جز ناسپاسی به
 نعمت گریه عمری بگذرانده نداند قدر آن تا در نماز و از آنجا کانت و گوله رسید چون غسل کرد از سر نو صاحب و این
 گشت و حسین خان راجع سبحانه و تعالی بهشت جاودانی نصیب گردانیده باشد که مهربانیهای پدری و برادری فوق اظمان
 بشری بجای آورد و چون بخت سرمای مفرط آن جراحت گزگ شده بود هم هم از چوب گز ساخت و هم حلوائی گز خورد
 فرمود تا از آنجا بیدار و آن آمد جراحت سر را طیبی دیگر باز از سر چاک کرد و کار بر بدن رسید و روزی یائین خواب و بیداری
 که نبود آن خواب بل پیوستی بود پیوستم که جمعی محصلان مرا با سمان برده اند و در آنجا دقری دید و الی و محوری در کارند
 ربی از لسیا ولان مانند کارخانه بادشایان دنیا چوب در دست گرفته در تک و و اند و یکی از نو بینندگان در قی در دست
 داشته در آن نظر میکند و میگویی که این آن نیست و در همان محصه چشم من بکشود و سعاد خود خفتی شاید که دم و سخن که از
 او او عوام در حالت صغرسن می شنیدم باورش داری عالم امکان وسیع و قدرت واجب تعالی غالب است
 و اند غالب علی امره و درین سال در بدایون آتشی عظیم افتاد و چندان کس از مسلمانان و هندوان سوختند که از
 حصار قرون باشد و از آنها پر کرده سوختها را بد ریانی بردند و معلوم شد که سلم که است و کافر کدام و بعضی دیگر که از همین
 خلاص یافته بر فسیل قلعه بر آمدند از تابش زمانه آتشین زن مرد خود را از بالای دیوار انداختند و جمعی دیگر معیوب مسلخ ماندند
 و آب و آن آتش حکم و عن نطق داشت و این فقیر از چشم خود دید و زبان اش بگوش رسید و بعضی را گوشمال داد و بعضی را
 با بیال ساخت و قبل از آن واقعه مجذوبی از میان دو اب با سجا رفته فقیر او را در سنبل خود آورد و با وصفت اشتم خلوی
 بر گفت که ازین شهر بدو رو گفتم برای چه گفت تماشای خدائی در اینجا بظهور آید نیست چون خواباتی بود از و این سخن باورش بدست
 چه پرسی از بدایون و ز احوال پریشانش که آیات عذاب النار بازل گشته و شنانش و در شسته ثمانین و تسعاه فتح
 کجرات رومی داد و جعل اینقصه آنکه چون در کجرات مرج و مرج واقع بود و ملوک طوائف شده بودند تماشای امر با حضور
 عساکر و بوزعیمت نسفیه آن ولایت مضموم ساختند و تباریح بستم صفر از پای تخت نهضت فرسودند و دیانت هم

شهر بیج الاول بلده اجیر مقرر و اکب سلطنت گشت و بعد از زیارت روضه قدسیه در قمر سلسله حقیقه حضرت معینیه اند قدس الله
 و سرار هم روز دیگر بطواف هزار رسید حسین خنگ بر او که این بیت در شان ایشان گشته بود که بیت شکر الله که بدل تافقه انوار جلی به از حسین
 بن علی بن حسین بن علی و ابوالای آن کوه متوجه شدند و میر محمد خان کلان ایاده هزار سوار بر سوار اول پیشتر روانه کرد انیزند و بکوه متوجه
 در نیم ماه جمید الاول بنا کور رسیدند و در شب چهارشنبه در ماه جمادی الاول در اجیر بخانه شیخ و انیال نام مجاوی صالح کوه شانه زده صفا
 اقبال و انیال واقع شده و این مرده دره و منزلی ناگور بشاهنشاهی رسید تقریب شیخ و انیال ندگو این نام نهادند و این تاریخ یافت که
 ع بگفتا تا هر شرعی باده و لفظ شریعت نیز موافق همین است و چون بنوا حنی میر طبرستان تا قندهار آمد که را چوبنی در سردی با چوگرگی آمد
 خان کلان را بخدمت که نام شلاهی است در اهل هند مشهور بود چنانکه بر سینه او رسیده از پشت شانه سر بر کرد و بخیر گشت و آن را چوبوت رطبه
 بخدمت رسانیدند و آن در نیم در عرض ده پانزده روز فرایم شده روی بی آورد و چون بسوی رسید مقدار صد سینه را چوبوت چنانچه در نیم
 ستمه ایشانست بعضی در بخانه و بعضی در خانه را بر می نمود در بگردن قرار داده بچاک پیش آمدند و همه تقبل رسیدند و دست محمد شایر خان
 مرحوم حاکم دلی که او را تا ناچاره میگفتند در پنجگن رسیدند و در نیم منزل را اینکه یکا نیری را بچوده پور تعیین ساختند تا راه گجرات روان سازد
 و مضرتی از رانانگان حاکم گوکنده و کوه بلخیر یکسی نرسد مال سنگه که در راه بگنوت و اسیر با فوجی آراسته بجانب ایدر نامزد کرد و انیزند
 تا بتعاقب پسران شیر خان فولادی که با اهل و عیال بالنصوب میرفتند رفت و در غره رجب ظاهر بلده من معسکر کرده و آنرا بجا گیر رسید
 احمد خان بار میر برادر رسید محمود مقدر داشته مال سنگه عقب اردوی افغانان را تاخته با عنینت بسیار طی گشت و چون اینچهر شیر خان
 رسید از سر احمد آباد که از بدت ششماه باز اعتماد خان علامه و وزیر وکیل مطلق سلطان محمود گجراتی در آن محصور بود و فریاد جمعیت
 افغانان متفرق شد و روز هفتم ماه رجب اینسال منظر اول سلطان محمود گجراتی که اعتماد خان او را ایم مقید داشته خود مملکتی
 میکرد و بلازمت رسید عاقبت او را شاه منصور وزیر که احوالش انشالله تعالی ندگو شود سپرده سی رویه را میان او کرده و تا باقیقت
 بعد از چند سال گرنجه بسطانی رسید و بدست راه سوزنده اسیر شده زمانی که او را مقید ساخته جانب جوانا که نزه اعظم خان روانه کرد تا
 بود در راه خود را بدست خود بنهم استره ملاک ساخت و باقی احوال بعد ازین بمحصل ندگو شود روز دیگر اعتماد خان و شاه ابوتراب
 سید حامد بخاری اختیار الملک حبشی و ملک الشرق و جبر الملک القوان حبشی و جوار خان حبشی سایر امرای گجراتی و کلمه و علمای آن
 و اعتماد خان کلید شهر احمد آباد آورد و حبشان بجهت رعایت و مهم مندان پیروزند در روز جمعه چهارم رجب کنار آب احمد آباد
 منبر ساختند و خطبه خوانده شد و بتاریخ بیستم انماه سه سوره خواندند و باقی احوال با باری نخل با باره و رسانیدند و روز
 دوشنبه دوم شعبان از احمد آباد بجانب کنیا بت بدفع ابراهیم پسران که بهروج و بروده و سورت را منصرف شده بودند متوجه
 شدند و در نیم صفت اختیار الملک حبشی که عمده او را که گجراتی بود از احمد آباد بطرف احمد که فرار کرده رفت و بجهت بی اعتماد
 اعتماد خان را حواله شهاب زخان کینو نمود و در ششم شعبان به بند کنیا بت نزول واقع شد و چهاردهمین بقصه برود
 ز حیده حکومت گجرات تمام در قبضه اختیار شد و چون که باز گذاشته او را رخصت احمد آباد فرسودند و در مقیم
 شعبان خبر رسید که ابراهیم حسین مرزا در قلعه برود و زستم خان رومی را قبضه آورده ازین مشیت که در نیم بخوابد که گشته
 رود بنا بران خواججهان و شجاعت خان و جمعی دیگر از امرای گجراتی آمد که در خدمت شاهزاده سلیم بود که گذاشته
 و ملک الشرق گجراتی را بدرقه گرفته و شهاب خان اطلب رسید محمود بار به و شاه قلی خان محرم و دیگر امرای
 که بجانب سورت نامزد شده بودند فرستاده متوجه استیصال میرزا ابراهیم حسین با اینغار شدند و

چون بکنار آب مندری رسیدند شب شده بود با چهل سوار را سجا که رانده خبر یافتند که اطراف آب در قصبه سرنال میرزا ابراهیم حسین خسر و آمد
 و ستریان شروع در پوشیدن سلاح نمودند و امرای که نافه و سورت شده بودند نیز درین شب آمده طوی شدند و مان سنگه بر اولی
 ستین گردید و با صد کس از آب عبور نمودند و میرزا ابراهیم حسین که جمعیت هزار سوار و اسب از شنیدن خبر اینکار با دستشاهی
 از قصبه سرنال برای دیگر بدرزقه در محاسی باهنگ جنگ در مقام توزک دادن مردم خود در آمد و مان سنگه در شکستها
 و جسرهای کنار آب مندری بجای دیگر و شاهنشاهی بر اجداد دیگر افتادند عاقبت تلاقی فریقین روسی نمودند و ابراهیم حسین
 میرزا ابریا خان قاقشال و جماعه او چچیان رانده آمد و تا خلیه مسافت ایشان را دو ایند و چندی از جانبین کشته شدند و درین وقت
 یک پسر را چه بگونت واس پیونیت نام دران معرکه قتل رسید و مخالفان دلیر شده بر فوج شاهنشاهی که در زمین تنگ نام هوار
 که از بر طرفش زقوم زارت ایستاده بود حمله آوردند از ان جمله کس تاقتی که بر لبه بگونت داس متوجه شد و راجه بگونت نام از دور
 زقوم زارتیزه دستی برداشت تا زخمی شده بدرزقت دیدوی دیگر حمله بر شاهنشاهی که از همه در پیش بودند بردند و تاب مقاومت
 نیاورده راه فرار پیش گرفتند و مقبول خان غلام سرخ بدخشی بقاقب آن دو کس رفت و افواج قاهره از هر طرف حمله آورد و میرزا
 ابراهیم حسین تاب نیاورده ردی گردان شد و مردم بیدار از دورین جنبش سجاک هلاک افتاده از کشتگان شمار نبود و بعد از
 حصول فکستج چون شب افتاد دست از قاقب باز داشتند و ابراهیم حسین میرزا با معدودی چند از راه احمد نگر
 بسروهی زفته از انجا بناگور آمد و انجا نیز با امران جنگ کرده و نهر میت یافته و از ویلی گذشته بواسیل رسیده بازگشت چنانچه
 مال حال او بجای خود نگور شود انشا الله تعالی و هر دم شبان مراجعت نموده و بر روده بارودی بزرگ ملحق گشتند و از انجا بفرم شیر طلعه
 سورت متوجه شدند که خداوند خان وزیر گجراتی بزرگم و زنگیان بکنار دریا در شمسج و اربعین و تسجانه بنا کرده و بعد از فوت چنگیز خان
 آن قلعه را میرزا ایلن تبرعت آورده بودند و چون گجرات مغترب گشت و میرزایان اهل و عیال خود را در انجا مستحص ساختند
 و زمام حل و عقد ان را بهنریان نام قورچی پادشاه عمران نپاه که از ملازمت شاهنشاهی گرنجیه با صدا پیوسته بود سپرده و در ولایت
 متفرق گشته بنیاد استاد سینمودند و چون خبر شکست ابراهیم خان میرزا با اهل قلعه رسید گلنج بیگ دختر کامران میرزا که زوجه
 ابراهیم حسین میرزا باشد پسر خود میرزا منظر حسین را که عالیالبروت و اماندی شاهنشاهی مغرور شده همراه گرفته بدکن روان شد و شاه قلیخان
 محرم که بهر اهی صادق محمد خان و دیگران پیشتر بر قلعه نافه رفته بودند تا خلیه راه تعاقب مردم میرزا نموده با پاره احوال و ائصال که بغیرت
 یافته بودند بازگشت و پیشتر از وصول موکب اقبال راجه تودرمل را بجهت تحقیق قلعه مدخل و مخارج آن فرستادند تا حقیقت حالات بوقعی
 عرض نماید و فتح آن قلعه را در اندک زمان با سهیل و جی حافظان ساخت و در نهم ماه رمضان مبارک بیک کردی متسله نرول نموده
 آن را چون بله دور ماه در میان گرفتند و مورچهها بخش کرده و جنگنا انداخته کار برای قلعه تنگ ساختند و در عرض دو ماه تهاک
 بزرگ و سد کوه باسے بلند بهم رسانیده و توپچیان و تفنگ اندازان بالاسے آن برآمده نمی گذارشتند که هیچ
 فردی از افراد قلعه سر می تواند بر آورد و از جانب دیگر قلعه که متصل حوض آبے بود دو لخانه بر پا کردند و
 مورچهها نزدیک رسانیده ماه آب بر قلعه بنیان مسدود گردانیدند و همسربان و سایر اهل قلعه مولانا نظام الدین
 نام طالب علمی زبان آوری را از روسے عجز و سکنت براسے طلب امان بیرون فرستادند تا بواسیله امر
 ملازمت نمود و التماس اهل قلعه بدرجه قبول افتاده اورا با فرود امان نصحت دادند و قاسم علی خان
 بقال و خواجه دولت ناظر را نافه گردانیدند تا همسربان و تمام قلعه بنیان را و لاسا داده بهلازمت بیارند

قسمی از مخرمان متدین تیر بخت نام نویسی مردم و ضبط اموال متعین شدند تا همه را از نظر بگذرانید از آن مردم و مسخران را
 که در زمان تحصیل سخنان بی ادبانه گستاخانه جلفانه از وی بطور آمده بود با چندی دیگر بعد تا ویب و تنبیه بلیغ بموکلان سپردند
 و دیگران را تمام جان بخشی فرمودند و این فتح بتاریخ نیست و سیوم شهر شوال شد تا منین و تسبیح روی نمود و اثره فغان
 میرفتی این قطعه گفت که قطعه کشور کثای اگر غازی که بی سخن به خیر تیغ او قلاع جهان را کلید نیست به تسخیر کرد و قلعه سورت
 بجای این فتح جزبای دی بخت سعید نیست به تاریخ فتح شد که عجب قلعه گرفت به اینها از دولت شه عالم بعد نیست به
 در روز دیگر تاجشای قلعه رفته حکم مرمت و تعمیر شکست و ریخت آن فرمودند و در اشتهار آن تاجشای چند دیگر بزرگ و وزیر
 زنگ عظیم که سلیمان سلطان خود کار روم در وقت غریمت تسخیر بنا در گجرات پاسپای گران برآه در یار و بان ساخته خرد بخت
 مانعی آن لشکر بر طرف شد و آن دیگران از آن مان باز در کنار دریا مانده و خداوند خان وزیر در زمان تعمیر سورت همه را درون
 قلعه آورد و آنچه ماند حاکم جوانگده در آن قلعه کشیده بود و بتظر درآمد و فرمودند تا از آنجا که چندانی در کار نیست در قلعه اگر بزند
 می گویند که باعث بناء خداوند خان این قلعه بر آن بود که فرنگیان الواع ضرر و اندک با اهل اسلام میرسانند و در تحویب
 بلاد و تعزیب عباد می کوشیدند و در هنگام شروع در تعمیر تقصیر در انداختن جمل نموده اول اشباری بسیار کشیدند
 سردانند و بجای نرسیده بتایان مهندس این دقیقه شناس بقیاس محاطه قلعه را باب بزرده و خندق نیز همچنان کشیدند
 دیوار دو طرف حصار را که متصل بخشکی است بنگ و ماش و خشت بخته بر آوردند و عرض دیوار دو تهمی سی و پنج و عرض
 چهار دیوار قلعه با تیره و ارتفاع آن چون عرض خندق بیست گز و میانه هر دو سنگ را بقلاب آهنین بنویند کرده فرجه
 و درزها را بسرب گدانه مستحکم کرده اند و کنکر با و سنگ انداز با میثابه بلند و خوشنما که نظر تاجشای در آن حیران بماند و هر بروج
 در یار و یه قلعه غرض ساخته که بر غم فرنگیان مخصوص بر نکال و اختراع ایشانست و فرنگیان در ساختن آن جو کندی خیلی مانع آمده است
 بخاریه و مجاد که کشاند و عاقبت از در صلح در آمده مبلغهای کلی قبول نمودند تا آن جو کندی را بر طرف بسازند خداوند خان بنصب حمیت
 اسلام بخت عالی را کار فرمود و پیش عمل نگردد و بر زعم آن جماعه خاطر از آن عمارت در اندک مدت پرداخت و حکومت آن قلعه را در
 همان روز پیشتر سلیمان سیرده چهاردهم ذی قعدة متوجه احمد آباد شدند و در آن ایام محاصره قصبه چندیری نمود اول آنکه سیرا
 شرف الدین حسین را که تاده سال آواره میگشت و آخر بدست بهار و جیوراجه ولایت بگلانه افتاده بقصد ساخته در نظر آوردند
 و بی ادبانه و بی اخلاصانه می خواست که بپسیند و او را تنبیه نموده بموکلان سپردند و در منزل بروج و الهه چنگیز خان از دست
 چهار خان حبشی که بناحق قاتل چنگیز خان بود و او خواهی نمود و قصاص التماس کرد و بعد از تحقیق قضیه قاتل قاتل شد
 و در پای نیل انداختند و بعد در آن ایام محاصره سورت ابراهیم حسین میرزا بعد از شکست از مقام سرتال در حدود دین
 رفته به محمد حسین میرزا و شاه میرزا طوق گشت و از برای تخلیص قلعه سورت تدبیری اندیشید که نکاش چنان یافتند که
 ابراهیم حسین میرزا بجانب هندوستان بقصد فتنه انگیزی آید و محمد حسین میرزا و شاه میرزا با اتفاق شیر خان فولادی بنین را
 محاصره نمایند تا شاهنشااهی را بر زعم ایشان دود گشته با احمد آباد آمدن لازم خواهد بود و سید احمد خان باره درین
 مستحسن و جنگهای هر دو قطب الدین محمد خان با سائر امرایان مور که جایگز داران مالو و چندیری باشند بیک رسید احمد خان
 رسیدند و رستم خان و عبد المطلب خان و شیخ محمد بخاری و بلوی با احمد آباد رفته با اتفاق اعظم خان متوجه بن گزیدند و محمد حسین
 و شاه میرزا شیر خان فولادی از سر محاصره و پنج گروهی بن پیشوا برآمده جنگی صعب آنچنان کردند که بر جریده روزگار یادگار باقی

و هر اول بنیاد افغان را عظیم خان زده جو افغان را پریشان ساختند و امر او و شجاعت و اوده پای ثبات فرزند
 انبیس فتح و طغ بر بریم اقبال شاهنشاهی و زید و مخالفان را چون پارهای ابر پریشان ساختند و لشکریان در پی
 خیمت فرزند و خان اعظم با معدودی چند در جای خود ایستاده بکبار چون بلای ناگهان شیرخان فولادی که ایوبی
 بودند با بعضی طبیعت که چون لقب بست و لازم فونیان ست در طهارتخانه تا یک پاس درنگ کرده بعد از برسم خوردن محرکه
 با... پسر سیم زیاد در میدان خالی رسیده لشخ محمد بخاری و بلوی که با کسی که پای جلادت فشرده مانده بود مقابل
 میشود و در فتنه بیرون شیخ محمد کل بلغ فتح میشود و بیت قلم کردش از تیغ سر تا متن «نوشتش ز خون بدیه کم کن» درین اثناء
 خان اعظم از جای جنبید و مردم از هر طرف حمله آوردند تا شیرخان نیز با اربابان خویش می پویند و راه گزینش میگردید چون باز
 سپه سنگی برزاده خود را چو اضلاع کردید جواب داده که با شنیده بودیم که از جمله سرداران متول شاه بد اخوان و یکی دیگر از نهات
 شجاعت محرکه را از دست نمیدهند بجان آنها بر سر شیخ محمد حمله بردیم و اگر بقین میدانستیم که اوست هرگز اقدام قتل او نمیکردیم
 و حسین میرزا بجانب و کن فنت و شیرخان در قلعه چونا گده که امین خان غوری حاکم آنجا بود پناه برد و این فتح در هر دو هم ماه
 بیخنان ششماهین و تسهاتیه روی نمود و اعظم خان سید احمد خان باره را در قلعه کپن بست و سابق مانده در دست گرفته
 ملاومت کرد و قطب الدین خان و دیگر امر اختیار الملک حبشی را که از مخالفان موکل در احمد آباد گرفته بجا افغان طغ گشت
 و بعد از مراد بنیاد فساد نهاده بعضی جاها را متصرف شده بود از جنگها و حصارها بر آورده و در ولایت تها سجات ویزکیان
 گذاشته در میان مراجعت اردو از سورت در محمود آباد آمده بدرگاه طغ گشته و در سلخ ذی قعدة سنه مذکوره احمد آباد محل
 قبول اجلال شده و روزی توقف در اینجا نموده اعظم خان را حکومت احمد آباد و سایر امرای ایلکنه را سائر بلاد داده و بظفر خان
 مدغم کرد و جا کرده و سایر کپور و چین با تمامی ولایت کالوه مفوض داشته در روز عید قربان از احمد آباد کوچ فرموده و محرم
 سنه ۹۹۴ هجری شامین و تسهاتیه منزل بمنزل با جمیر رسیدند و در اینجا از سلطان عریضه سعید خان شتلمبر خبر گرفتاری میرزا ابراهیم حسین
 گشتن آواز عالم بر شد و شین رسید و در دوم صفر اینسال پای تخت از مقدم شاهنشاهی زینت و فردیگرفت و محل احوال بیم
 حسین میرزا آنکه از گجرات بقصد فتنه انگیزی و افساد در ملک اول میراثه سعید و قافل را که با گره میرفت تاراج کرد و بیجا کرد
 و فرخ خان پسر خان کلان شخص شد و بعضی خانههای بیرونی شهر را بغارت داده و دیگر از اینجا بوده متوجه نارنول گشت نسبت
 کردی از نارنول رسیده بود و اتفاقا رای رام و رای سنگه که بعد به بیانی راه گجرات نامزد بودند قریب پنجاه سوار همراه گرفته از
 حوره پور بناگور را بلغار آمده و فرخ خان با اتفاق ایشان تعاقب میرزا نموده در فواری موضع کشتوتی فرود آمدند و میرزا فرار نموده
 چنانچه خبر او منقطع شد بدرفت و چون جاده مسلمانان درین اردو و روزه دار بودند بکنار حوضی بزرگ بجهت افطار قرار
 گرفتند و میرزا پاره راه رفته گشته در دوم شب ماه رمضان المبارک سنه ۹۹۴ هجری شامین و تسهاتیه ایشان را داخل ساخته ششون
 زد و از دو طرف در شب گزیده تیر باران کرد و ایشان نیز سپر با پیش گرفته روی بگردانیدند و حمله مردانه کردند چون کاری نتوانست
 کرد و مردی که همراه او بودند بقتصد کس نمیکشید ضرورت ماند و روان شد و در آن شب تاریک اگر سپاهیا سنن متفرق
 گشته و قریات و با با آنها گرفتار شده هر جا بختل رسیدند از آنجا صد کس بدست فرخ خان افتادند و طغ شمشیر شدند
 و بعضی بگریختند و قصد محنت خود را میرزا رسانیدند و شامت نیت بدکار ایشان بیچ با بطارح نیاجا مید و میرزا با سعید
 کس تاخت و باخت کرده و از آب گنگ و چون گذشته برگذ اعظم پور که با گرسابق او بود رسید و گمان داشت که چون

ولایت سبیل فلعه ملوہ لمان از عقب خدی چون کنگ ارمیش دارد التجا بانجا آورده و جمیت گرفته مردم بسیار با و
رجوع خواهند نمود یعنی خود صورت نیست و امر بادشاهی از هر جانب سر راه گرفتند و سر بطلب روانه عینان
گردید و سینخان مهدی قاسم خان که در آن ایام پیش از شیوع خبر ابراهیم حسین میرزا آمدان او بجانب دلی در کانت گوله
که جاگیر بود بجهت دفع و رفع کتم روان بداون و بیانی آمده بود درین اثنا که خودم الملک طاعبدالد سلطانی و راجه بهار
که کیسل و وزیر مطلق بودند از قیور خلی با دو ششند باین مصنون که ابراهیم حسین میرزا دو جا شکست خورده بچوالی و سلم
رسیده و پای تحت خالیست آنفرزند خود را بزودی اینجا رساند بوجوب طلب متوجه انصوب شد و بناگاه هنگام کس
از موضع او ده از پرگنه جلیر خبر رسید که راجه او پس که از مدت جلوس شاهنشاهی همیشه قطع طریق و افساد در نواحی اگر نموده
قزاق میگشت و با چندین امر انانیدار معتبر جنگهای صعب و ترو دمای مردان کرده مردم خوب خوب را افزون از شمار
ضائع ساخته در کل موضع نورا ہی از پرگنه جلیر محقق شده مانده نیم روز تا نهم ماه رمضان مبارک سندن کوره بود که مردم
خافل شده و متفرق گشته راه میفرستند و اکثری روزه داشتند که یک ناگاه آواز تفتنگ و تیر رسید و جنگ بنیاد شد و راجه
او یسر با گوران تختا برسد درختان تعبیه کرده از ان بلندی اکثر مردم کار آمدنی را بشه تفتنگ و تیر گرفته بعضی تشبیه و
بعضی مجروح شدند و در ابتدای گیر و در جنگ تفتنگی زیر زانوی سینخان رسیده بران گذاشته برین رسید و بر سر پ
ضعف کرده بهوش شد و خواست که بفرستد اما خود را بهتر بر سر زین گرفت و نگاه داشت و آب برو یا شدم جمعی که گرد
و پیش او بودند نگران بودند که بکضع روزه خواهد بود و فقیر عناننش گرفته خواستم که پناه درختی بکشم تا خلاص از تیر باران
شود و این حالت چشم داکر و بر فلان عادت مهود چشم بجانب من تیر دید و بتریزه با شارت گفت چه جای گرفتن عنانست
فرود باید آمد او را با ما گذاشته و آمدند و چندان کشاکشی واقع شد مردم از جانبین قتل رسیدند که دهم از تعداد آن خبر
باشد آخر مقتضای آلا سلا کم یغلو او لا یغلی علیه قریب بشام نیم سنج بر جانب شد و تا قلیله غازیان
وزید کفار مردم و گله گله روی بگیر بر نهادند و دستهای سپاهیان را مجال حرکت در صورت تمشیر و تیر نماند و در آن پیشه
انوه با هم مخلوط شده فرق از دست تا دشمن نبوده بیکدیگر ضعف نمی برداختند و بعضی بندگان موفق رانج قدم در حالت
هم احرار ضلیلت عزاد هم بشویت صیام نمودند بخلاف فقیر که چون بیطانت شد ماری دم آبی بهر ساند با گلو تر ستم
و بعضی از مر بانی جان سپردند و باران نیک به شادوت نیک پیوستند با عی هرگز فلک اندیشه کار نمکند
بسیح مراد کامکار نکند لب تر کند لقطره آب مراد تا خون دو دیده در کنارم نکند بعد فتح حسین خان لکچ متواتر
بکانت و گوله رختا تجا را استحکام داد ابراهیم حسین میرزا در آن زمان در نواحی پرگنه لکنو پانزده گروهی سبیل رسیده بود بهمان خم
معه سوار با استقبال جنگ میرزا در قصبه بانس برلی رفت و در یک روز از اینجا با لغا تعاقب نموده بسبیل آمد و میرزا چون
حقیقت مروانگی او را بفیقین میدانست هر قدر جنگ او ندیده بر راه اموی به بازگشته در نواحی لکنو فاصله از مانا اد هفت کرد
بود و اگر با حسین خان کوزجی بود جنگ میکرد و خداوند چه میشد و یکی از کنگاشهای غلط میرزا این بود که در انطور فتور حسینخان سخت
و حسین الدین خان حاکم سبیل با جمیت انوه و دیگر امر جاگیر داران نواحی قلعه برود کشیده بود چون نیم شبی آواز نقاره سینخان
شنیدند اندکمان بجهت که میرزا برسد ایشان رسیده و اندک عیب عظیم دست و پا کرده اند و چون از میان قلعه فریاد زده اند
که سینخان بعد آمده است آنگاه تمام جمع پیشوا برآمده اند و در دیگر متبرک سخن فتح آمدترین که از خلفای نامی سینخان سلام

قهوجی ریسیت رفته بمشورت نشستند و مصلحت چنان دیدند که همه با توکل خان قوجین بیگ نورین جان چمن قلجیان کاروان
 و سایر امرای جاگیر دار نواحی دلی که بقصد دفع میرزا آمده در برگزیده ابار بکنار آب گنگ انتظار را میسرند مکتوب شده سرجه کنگ
 دیده قرار میدهند بران عمل مینماییم حسین خان گفت بارک الله میرزا که در نجد و با سواران محدود رسیده شما لشکرها
 مضاعف داشته در قلعه سبیل دان بیست سی امراء کهنه سپاهی دیگر با جمعیت بیشتر از ترس در قلعه ابار که حکم خوشیانه دارد
 متحصن شده باشند جای آنست که میرزا اولیر شده ولایت بادشاهی را میبایست باختیار جلال از دو کار یکی باید کرد و یا شما از آب گنگ
 گذشته با اتفاق آن کینه فتنه چند سر راه میرزا را گرفته بگذارید که از آب گنگ بگذرد و من از عقب او در ایتم تا هر چه شود
 یاسن سرعت از دریا گذشته از پیش سر راه او بگیرم و شما تعاقب نمائید که دولتخواهی اینست بچگونه امیرین قاریان
 ما حسین خان بصورت با سوارانیکه همراه داشت خود را بصورت با مر او ابار رسانیدند و اینها را بردارند در آن قلعه محصور
 بسیار کردند و در آن دهمان کنگاشن ایشان نمود و گفت غنیم در میان ولایت افتاده حکم فرمودش در میان اردو پیدا کرده اگر میرزا
 ترمی جنبید می توانیم کاری ساخت و او را زنده گرفت و این فتح بنام شما میشود سپاه میان گفتند که ما بر موجب نوشته
 مخدوم الملک و راجه بهار امل میرزا از نواحی دلی رانده در ولایت سبیل آورده ایم حالانکه سعین الدین احمد خان صاحب
 اینصوبه و جاگیر داران نواحی از عمده خواب بدر می آیند و ما را امر بجز است دلی بوده نه بچگونه با میرزا که در آنصورت احتمالات
 باقیست در عین اثنا خبر آمد که میرزا امر و مه را تاخته و در گذر چو مال از آب گنگ گذشته با یلیغار راه لاسور پیش گرفت حسین
 تا دولتخواهی بر امر اثابت کرده و بصورت از ایشان جداي گزیده و در گده مکتیسر با یلیغار آمد تا دست و گریبان میرزا شود
 و وطن در کوی صاحب دولتان گیرد ز بسید دولت گریزان باش چون تیره و از امر او بادشاهی کسی که با وی
 موافقت کرد ترک سبحان قلی و فرخ دیوانه بود و در امتزل خط امرای ابار با و رسید که تعجیل می نمایند که ما هم ملحق بشما میشویم با باشد
 بکنه و بجزکت قسری نه آزادی انجا رسیدند اما ایتکه بر می تحسبیم جمعیا و فلو بزم شش شش حسب حال الطوائف بوده میرزا
 چون رخ در بساط عالی شطرنج در میدان ملک در آمده شهرهای سر راه را بنهیب و تاراج بیاورد و چنانچه چون تقصیر
 بابل رسید شد شنیدیم که مردم میرزاتی چندان خسرابی داهل و عیال مسلمانان انداخته اند که بشرح راست نیاید از آن جمله و از
 دختر خوشتره را در آن قصبه بکارت برده چند تا مرده بودند باقی شهر با برنیقیاس و برنیصورت از دینال میرزا حسین خان
 و امر از عقب تا سر رسید رسیدند و در انجا خوردنی نموده بار کشیدند و همه ماندند و حسین خان قانع باین نشده بجماعه که داشت همگی
 بعد کس نمیکشید با اتفاق آن دو کس از سر بید یلیغار کرده بلو دیانه رسید خبر یافت که چون میرزا نواحی لاسور رسیده مردم
 قلعه بند شده اند و میرزا از انجا گذشته بشیر گده و جهنی رفته و حسین قلجیان که نگار کوٹ و قلعه کانگره را در قبل داشت اخبار
 میرزا شنیده و دار و مدار باهندوان کرده پنج من طلا پیشکش از مردم نگار کوٹ گرفته و خطبه بادشاهی خوانده از انجا با اتفاق
 میرزا یوسف خان و سند عالی فتو غلام عدلی و اسمعیل قلجیان در راجه بر بزرگواران تعاقب نموده دستگیر رسیده حسین خان
 از روی دیوانگی که فرار مرتبه بر عقل این ناقصان شرف داشت اینخبر را استماع نموده سوگند میزبان رانند که تا بحسین قلجیان
 نرسد خوردنی نخورد و در گذر تلونڈی از آب بیا گشته و یلیغار کرده بشیر گده از نواحی جهنی رسیده حضرت غوثی قطب لاقطه
 در شاد نیاسی ولایت دستگاری ملاذی شیخ داود جهنی دال قدس السدره را ملازمت نموده چون طعام در مجلس آوردند
 او عذر سوگند آورد و فرمودند که کفارت یمن سبیل و آزر و دل دوستان جلست خان مشار الیه فی الحال غلامی را آزاد کرد و

کفارت داده از آن طعام تناول نمود و از فوائد انقباض نفیسه مستفید گشت و شب در آنجا گذراند و وجه مهمانی آنهمه مردم از
 لشکر حضرت شیخ و گاه و آنرا سپان از زراعت خاصه ایشان بود و صباح از آنجا روان شد و فقیر بعد از سه روز از لاهور
 بشیر گشته رسید و چهار روز در ملازمت آنحضرت بود و چیزی دید و شنید که هرگز در خاطر نگذشته بود و سر از آن اراد و ذکر و
 عیان گردید و اینچنین در مدینه روی نمود و گذراند و بدرجه قبول افتاد و ابیات نیست ابیات امی منزله نسبت
 ایجاد تو از ما وطنین * ذات پاکت چون پیر حجت للعالمین * هست اسم عظمت داد از تاثیر آن * چون سلیمان
 جن این آمد ترا زیر کعبین * ثم وجه البقیعین من نیشد سالها * روی تو دیدم عیان و آن نکته شدین البقیعین * و میخواست که
 ترک کار و بار و نیاموده جار و کشتی خانقاه اختیار نماید رضا نداده فرمودند که حالا بسند و ستان باید رفت و حضرت
 گفته بمانی خواب دولی پریشان که کس متبینا و داع کرد و چون در وقت بر آمدن از آنجا ناله های بی اختیار از جان خیز
 سر زد و ایچرخ حضرت رسید با آنکه بیشتر از سه روز بیچ فردی را حکم بودن خانقاه نبود و روز چهارم نیز نگاه داشتند و افادات بخشید
 و سخنان فرمودند که هنوز لذت آن در دل هست بیست میروم نسوی وطنین در دولی بی اختیار * ناله دارم که بنداری
 بغیرت میروم و شمه از احوال خویش انشاء الله در ذیل درج مینماید حسین خان از یک منزل طلبنه خطی بحسین قلیخان نوشت
 که چون چهار صد گزده با یلغار رسیده ام اگر در وقت مرا شریک سازید و در جنگ بگردن وقت نماید از آنرا محبت و درخواهد بود
 و حسین قلیخان خوش باشدی گفته جلوه دار را باز گردانید و چهار روز بیچیل تمام در ظاهر تصبیه طلبنه بچیل کرد و هی ملتان زمانه که میرزا
 غافل بشکار رفت و بجز از آمدن او بود جنگ انداخت و مردم میرزا بعضی در صد کویج بودند و بعضی بی استعداد و متفرق و توزک جنگ
 راست نشد و سعادت حسین میرزا برادر و جزو میرزا ابراهیم حسین پیشکشی نموده برفج حسین قلیخان تاخت و پیش در زمین ناهموار
 سنگ دری خورده بزین آمد و گرفتار گشت و میرزا ابراهیم حسین تا از شکار برگردد قالیوار دست رفته بود و بر چند ترد و مروان
 کرد و جلها آورد و فایده نداشت و کاری نتوانست ساخت و غنای تافته راه قرار پیش گرفت و روز دیگر از فتح حسین خان
 بطلبنه با شتابان بود سوار نقاره کوفه رسید حسین قلیخان معرکه را با و نمود کار هر کس خاطر نشان ساخت حسین خان
 گفت چون غنیمت زنده در رفته است شما را باستی تعاقب او کرد تا دستگیری ساختید که کار هنوز تمام است حسین قلیخان
 جواب داد که چون از نگر کوٹ با یلغار آمده ایم و لشکر در آن کوستان تردد بسیار کرده و مجال خود نمانده این فتح کلی بود
 حالا نوبت با آن دیگر است حسین خان با امید اینکه شاید نوبت با وزیر برسد و این تردد و یلغار یا قصد کرده را محرمی شود
 حضرت گرفته پیش را ند و بعضی مردم محنت کشیده خود را با ضل و نقاره بلاهور فرستاد و خود با جمعی معدود سوار پی میرزا
 بیچاره نهاده فاصله اندک از او تا میرزا مانده بود که شبی میرزا با چهار صد سوار بکنار آب بیا و دستبج که یکجا شده اند فرود می
 و طایفه چیل که صغی از رجا باز برون طمانند جمعیت نموده بر سر او شخون می آرد و تیر باران می کنند و میرزا با مردمی که بعضی
 مجروح و بعضی مغلوب و مجال بودند بلا فقه اینطایفه میخورد و بمقتضا آنکه مصرعه صفت مغلوب را هوای بسندست * چیلان غالب
 می آیند ناگاه تیری در آن مغلوب بقفای سر میرزا میرسد و از دهن بدر می آید چون کار بر روی دیگرگون میشود و لباس خود را
 تغییر میدهد و مردمش گذاشته هر طرف پریشان میگردد و بدو میرود که میرود نشانه تیر اجل میشود و بمکافات میرسد و میرزا را یک
 غلام قدیمی لباس قلندران پوشانیده خواستند که بطرفی بدر برند یا نهایت صغنی که داشت در مقام در دستش که در تیشین
 سخ ذکر با نام شب بسر برده پناه باومی آند و شیخ بطاهر فرسهم ملا میست بر جرحت میرزای نهند و حقیقند و پناه باومی را تان

غیرستد مصرعه هر کجا گوشه نشینی هست در و مگری هست سعید خان غلام خود و دولتخان نامی را فرستاد تا میرزا را مقید
 می آرد و سعیدخان و یزد بدرگاه نوشته زمانی که شاهنشاهی از گجرات بازگشته با جمعی آیند میرستد حسینخان بعد از
 خبر گرفتاری میرزا تا غنچه و در ملتان رفته سعیدخان را دید و تکلیف دیدن میرزا کرد حسینخان گفت که اگر وقت دیدن تسلیم
 میکنم ستانی اخلاص درگاه هست و اگر نمیکنم بیرون است و میرزا در دل خواب گفت که این طبعی است اینچنین که در وقت امان با حقن
 از محاصره ستواس تسلیمات بحد کرد و حالاکه مارا روزیه افتاده هست هفتاد تا میوز و میرزا این سخن بے تکلفانه او را شنید گفت
 که بیاید و بی تسلیم بپذیرد که معافست او با وجود این تسلیم کرد و میرزا از روی تاسف می گفت که ما سرفروغ و خروج نداشتیم اما چون
 کار بجان رسیدیم خود گرفته خود را بملک بیگانه انداختیم و اینجام نماندند چون بحسب تقدیر ما این شکست برسد و بدو کار
 از پیش نظر تو که هم چنین بودی منتظر می شدیم تا باعث رعایت تو می شد حسین طلیخان که بیگانه از دین و مذنب است
 حسینخان از اینجا برگشته و کانت و گور رسید و اینجا خبر آمد که میرزا بعد از اندک فرصت در ملتان بحسب درگذشت نیست
 می چند بشمرد و ناخبرست در زمانه بخدمت کونیر شد و از کانت و گور حسینخان بدرگاه آمد و از جانب پنجاب حسین قلیخان
 سعید حسین میرزا را چشم بسته با حاکم اسیران از مردم میرزا در قفقاز میبرد و ایشان قریب سیصد کس بودند و پوست
 فروخوک و سگ بر روی آنان گرفتار آن کشیده بملازمات می آرد تا چندی را بقوات اخراجی گوناگون گشتند و باقی را
 خلاص گردانیدند و چون مقدار صد کس از نوکران صاحب داعیه میرزا که القاب خانی یافته و بعد از نهمیت در راه ملتان
 بحسینخان انجا آورده بودند حسینخان همه را همراه گرفته و از پیرگنه بعد از شنیدن اخبار در خانه آن اسیران را رحمت
 داده بود حسین قلیخان نام آنجماعت را در ملازمت شاهنشاهی مذکور ساخت و بعضی رسانید که چون اسیران را
 کشتن نظر کرده اند آنجا راه طبرستان میرزا شاهنشاهی گردانیده خلاصی بخشیدم و از در گذر آیند و هیچ بر روی او نیاوردند و
 بعد از ایام سعیدخان از طلیخان سرباز را به حسین میرزا را که بعد از مردن از تن جدا کرده بودند وقت ملازمت در نظر آورد
 در سایه اعتبار مقربان شد مثنوی بهر آن خاک که آرد و تن بادی و فریدونی بود یا کعبه بادی و خوش آید این کشاورز
 سوزن و فریدون کشتن خاقان در دودن و در سال نهمصد و هشتاد و نگر کوک بدست حسین قلیخان مفتوح شد شرح
 و تبصیر بوجه اجمال آنکه چون شاهنشاهی را از صغرسن باز بطوایف مختلف از برابره باد فروشان و سایر اصناف هندیان
 و طلی خاصه و القبله تمام است بنا بر آن در اواصل جلوس بزمنی باد فزوشی اندای پرهاس نامی از ولایت کالی که مدعی بنود
 پیش پیش او بود و فمی هاورا که بلند داشت ملازمت آمده بقرب همزانی و تصرف در مزاج روز بروز تربیت مییافت
 و منصب عالی رسیده و بشرت ندیمی شرف گشته حکم کمی و دنگ می بوده اول بخطاب کبری حسنی ملک الشعراء
 بعد از آن برادر حسنی بهادر نامور مخاطب شد و بقرب باخراک مزاج از رایحه چند حاکم نگر کوک کرد و خدمت بود و نقل
 در آن ایام بجای کبری بر بفر ساخته و چند را مقید گردانیده فرانس بنام حسین قلیخان ناظم لاهور نوشتند تا نگر کوک را گرفت
 بخدمت بر بردار و حسین قلیخان با سایر اهل پنجاب از میرزا یوسف خان و جعفرخان پسر قرقان و فتوح علی و غیر آن
 اول و بجزو گوالیار کوتله که قلعه است در غایت ارتفاع بزرگ گرفته ولایت را تسخیر نموده و مخالفان گماشته بر بهی حسب
 که قبور سینه نصد و نود و هشت بقرب سبز نگر کوک در اینجا رسیده و دیده ام که پای مورم بطریق مسالمت می توان گفت
 که از دهم در آن شب و فرازمی لغز با فیل اسب شتر و چشم و دوپهای بزرگ و دیگهای کلان گذشته قلعه کاظم را

بمقامه و بدین چند سپید پر خود را در بند مرده انکاشته قلعه بند شد و مجد نگر کوٹ و بیرونی شهر که لک لک مردم
 از ولایات دور بلکه کرد و در موسم حسین جمع شده انجا حروار حردار طلا و دینار و قمیسه و استغ و نقایس و دیگر اشیای
 بیشتر بخرند و اول و بعد مفتوح شد و کوسیان بسیار بعلت تیغ آبدار گشتند و آن چند طلا را که بالای کتف بستند
 نسبت به کرده اند تیر روز کردند و تا حال هم آن تیرها معلق مانده و مقدار و نسبت ماده گاو سیاه که هندوان انرا تعظیم
 اینجندی نمایند می پرستند و در تخته ساخته در دارالامان خیال کرده در انجا گذاشته بودند مسلمانان همه را گشته و در
 وقتی که تیر و تفنگ چون قطرات باران بپای در پی میرنجت از روی شوق و نهایت تعصب موز با از خون پر
 کرده بر در و دیواری افشانند و بر میان مجاوران تخته چندان گشته شدند که از قیاس آذون با شند و ازین بمر خویشت و
 یگانه بر بر بر که خود را پرستند و ان که لغت بر پر ایشان با و میگفت هزاران هزار نفرین میفرستادند و شهر بی بی را گرفته
 و سا اما و کوب بکنند طرح انداخته توبه بزرگ بر محل را و بدینچند روز و نزدیک بهشتا کس در زیران جان
 مالک سپردند بدینچند صدمه خلاص یافت و در صلح درآمد و قلعه را نزدیک بود که بگیرند درین هنگام خبر قنات میرزا
 ابراهیم حسین رسید که متوجه لاہور است و عسرت تمام هم مردم حسین قلنجان رسیده بود بنا بر چندین و داعی و لواحت
 صلح قرار داده و بیچ من طلا بوزن اکر شناسی که حاصل یکسال آن سبب بوده باشد و قماش بسیار و نقایس و نهنس
 پیشکش نمودند و در سوال اینسال خطبه و سکه دران و بار خوانده درست گردانید و طاق مسجدی بلند بر در را بر چیدند
 اور و ندانگاه حسین قلنجان متوجه دفع میرزایان شد و چون بقصبه چاری رسید بخدمت قدوه السالکین پیچ اولیا
 المشهورین خواجہ عبدالشہید پیر خواجہ احرار قدس اللہ روحہ مشرف شد و خواجہ شارت فتح وادہ جامع خاص خود تاج
 حمایت فرمود تا تیر آن دعا بود و قصبه طلبند با بلغار رفت نظر یافت چنانچه رقمزده ملک و قالیچ نویس گشت بسمت
 سخت آزرده و لایحه اثر خواهد کرد در حق سر که با خلاص دعای بکنیم و درین سال سلیمان کرانی حاکم ننگا که خود را
 حضرت علی خطاب داده شهر گنگ بنا رس کان کفر و فتح کرده و لکناتمه را دارالاسلام ساخته از کافر و تا او
 متصرف شده بود بر حمت حق پوست و بار بدیشش قایم مقام او شد و در سبب ششماه افغانان اورا گشتند
 برادر خرد سن داد و بن سلیمان در ان ملک مشرف گشت و در کینسال با سال گذشته بقبه اولیا و تقاوه اصغیا و مطلع
 بر ضایر قلوب و مشرف بر سر ابریموب سالک اخذ و بستمیم الاحوال شیخ نظام الدین نینتی وال قدس اللہ روحہ
 ازین سرای طال مدارا کلدصال انتقال فرمود و شمه الاحوال با صاحب حال و کمال انشاء اللہ المتعال در ذکر مشایخ
 عصره کور خواهد ساخت و در شب ۱۹۹۱ احدی و ثمانین و تسایه تقرب اطهار نازده منتزه کرات تنظیم هات دران قنات
 جازه سوار در عرض روز با اینها از قنور با حمد لبا در قنور و با جمعی که حکم خان را در قنور داشتند نماز عظیم نموده و منظر منصور
 بعثت بار گشته در دار الخلافه رسیدند و بمحل اینواقعہ آنکه چون شایسته ای مرتبه اول احمد آباد را بنجان اعظم توفیق نموده آمد
 سردان انجا بر جلیب حاسری بر آورده هر یک بسر خود شدند و اختیار الملک کبرانی جماعه جشان را همراه گرفته احمد کوهان نواحی
 غالب گشت و محمد حسین میرزا از کین آمده اول داعیه تیر نورث نموده و چون فیلج خان در مقام قلعه جنوی در آمده بماتق
 و مدافع رخاسته کینا تیر رسید و متصرف شد و اعظم خان خود بر اختیار الملک رفت و بامین احمد نگر و امیر میان فوج
 و نقین جنگبار واقع شد و مقتضای الحرب بحال فسخ و ازیر بود و نورنگ خان و الدقلب الدینجان را با سید حامد بر

محمد حسین میرزا بجانب کفایت عین محمود و محمد حسین میرزا در محاربات بکرات و مکررات داد و نداد و در مدتی که داد و نداد آخر الامر بر سر
 نمانده ماخذ اخوان ملحق گردید پس آن شیوخان فولادی و پسر چهارخان حبشی نیز باعث افزونی جمعیت و گران بیلا و شدند و
 داشتند که با یلغار از راه دیگر رفته تا محاربا در آید خان عظیم پیشدستی نمود و شهر رسیده و قطب الدین محمد خان را از بیرون
 طلبیده بحیث بنی قهادی بعضی از نوکران خویش متحصن شدند و کجواتان با جمعیت قریب بیست هزار کس از مغول گزاف
 و افغان و حبشی و راجپوت آمده محاصره نمودند و هر روز جنگ بود و فاضل محمد خان و لدرشید خان کلان درین معرکه بسیار
 قنارفت و خان عظیم وقایع بومی را نوشته عرایض متواتر مشتمل بر طلب شاهنشاهی بدرگاه میفرستاد تا دیوانیان را حکم
 بهم سازی امرائی که مرتبه اول هم کباب بودند و ادای زر نقد از خزانه کسپا بهیان بجایگزین شده حال که در مدت یکسال محنت
 سفر کشیدند فرمودند حسین علیخان را خطاب خانجانی داده با امرای پنجاب با نقیبه و سعید خان را بجانب ملتان نامزد گردانیدند
 و شجاعخان با پیشخانه پیشتر روان ساختند و در یکشنبه تاریخ نسبت به سوم بیج افغان تخیان نیز قنار با و کردار سوار شده بر راه
 با در توده روان شدند و صد کرده راه در روزی نمودند و ششم آناه در اجیر هزار مترک فایض الا نوار علی ساکنها اسلام
 من الله الجهاد رسیده و شرف زیارت آن مقدس نور دریافتند آخر همین روز دی بر راه نهادند و قصبه مالکانه عرض لشکر و
 افواج قرار داده و میرزاخان پسر خانانان پسر خانانان نامزد پیشتر دکن شده است در قول نادر گردانیدند
 و سعید محمد خان باره و صادق محمد خان جمعی را همراه او ساختند و سرداری بر افغان بر میر محمد خان کلان و جوانان قنار بر وزیر خان
 پسر اولی پسر محمد علیخان و ترخان دیوانه قرار یافت و خوب با صد سوار کار آزمای که هر یکی از ایشان بخته بود از هزاران طرح شدند
 و مجموع بسه هزار سوار می کشید و روز سه شنبه سوم جمیع الاول بقصبه کرمی بیست گروهی احدا با و رسیدند و جمعی از مخالفان
 در مقابل فوجی از قلعه بر آمده و سر راه گرفته بچنگ بوکستند و در طرفه عین علف تیغ شده تا بود گشتند و چون حکم گرفتن قلعه
 نبود از آنجا بچگونه پیشتر رفتند و موکب شاهنشاهی نیز در آنجا فایز گشته بحیث آسایش فرود آمدند و در فرنگم از آن منزل تا
 سه گروهی احدا با دغان بازن کشیدند و سلاح از حبیب خانه خاصه بر مردم تقسیم نمودند و همه مسلح شدند و اصفت خان پیشتر
 بطلب جان اعظم فرستادند تا این هنگام مخالفان در خواب غفلت بودند و چون آواز گزای می شنیدند مضطرب بجانب
 اسپان شتافتند و محمد حسین میرزا با دوسه سوار بحیث تحقیق اخبار یکنوا آب آمده از ترک سبحان قلی که او نیز با دوسه کس
 از بیطرف برسد آب رسیده بود میرسد که بهادر این چه فوج است او گفته که فوج شاهنشاهی است میرزا میگویی که قاصدان
 من امروز چهارده روز است که با دوشاه را در قنچور گذاشته اند و اگر فوج بادشاهی باشد فلانیکه دایم هم کباب میباشند
 کجا اند جواب داده که فیلان در عرض نه روز کجا با یلغار چهار صد کرده راه می توانند رسید نگاه محمد حسین میرزا با فوجی
 آراسته بمقابل آمد و اختیار الملک را با پنجم سوار در برابر خان عظیم فرستادند تا نفع بر آمدن او از قلعه باشد و افواج شاهنشاهی
 از آب گذشتند و محمد حسین میرزا سبقت نموده با هزار و پانصد مغول فوجی که همه خطاب خانی یافته و امیدوار منصبی جاگیر صاحب
 و اعینه عظیم بودند بر اول که محمد علیخان و ترخان دیوانه باشند و در داشت و حبشیان فغانان سوار وزیر خان که جوانان و
 آوردند و بهادران از جانبین در مقام جولانگری در آمده صد جان بجوی بود مشغولی فرود شد بهای و بر شد باه بن نزه
 قبه مار گاه x هوانیلگون بشیز زمین آنوس x بچو شید در یاز آواز کوس x با کشت لشکرها مون نمود و سپاهی که آنرا
 نبود x کمان کیانی در آمیزه x یکی گفت بستان یکی گفت ده x و کارزاری رفت که تا ادوار قرون و اعصاب یاد کار زماند

و شاهنشاهی هراول را بیای دیده و سوزن یا مسین که در آن زمان در زبان بود انداخته گران رکاب گشتند و صف
 اعدا را پیشان ساخته زیر و بر گردانیدند و خلی سسر با بیا و رفت و سیف خان کو که در محال تاخت نبرست غنیمت آو
 غوطه در آن گرواب زود سسر بدینا درود محمد حسین میرزا طاقت بشری را در وادی تردد و لیری کار فرموده سسر تقصیری
 نداشت اما آخر تک کار خود کرد و سپس تخی شد تا روی از نسیز بگریز آورد و بود در قومی در سسر راه وی پیش آمد و خوا
 که اسپ را از آن بجهان ناگاه متقاضی حل عنانگر او شده اند زین زمین کشید انداخت و گدای علی نام تری که سسر
 او نهاده بود فی الحال بر حسب و او را گرفته ملازمت آورد و از روی رفق و مدارا عتابی چند فرموده بر اسپ نگر سپردند و
 وزیر خان که در مقام حبشیان و کجراتیان پای جلالت فشرده در مقام دو بدل بود اما شجاعت خسته بطهور آورد و مخالفان
 چون خیر شکست محمد حسین میرزا و شاه میرزا شنیدند پشت بمرگ داده و زندگی را بر تک گیری ترجیح نماده و جازات تک پای
 بیرون بروند و همچنین خان کلان پسران شیرخان فولادی را خسته و شکسته بکام خود رسید و معرکه از نام و نشان اعدا
 پاک گشت قطعه جا کرانت بگریزم و چیا طمانند که چه چیا طیندای ملک کشور گری بگریزید و خصم تومی بیاتند تا بگریز
 یتمش و بد و زندگی تری بعد از فیزی بالای پشته که بزکنا سمر که بود فرود آمده در مقام تحقیق کار هر فردی را فراد و محاربان بود
 که سیکار اختیار املک کجراتی با مقدار پنجاه سوار که راه بر خان عظم بسته بود بعد از شنیدن خبر شکست میرزایان از تنگناست
 شهر روی بصحران نهاده پیدا شد و اضطراری عظیم در مردم همراهی پیدا آمد و قلعه بلند برجاست و شاهنشاهی جمعی را به تیر انداز
 حکم فرمودند و غلغله سوزن یا مسین بچرخ برین رسانیدند و گوی را که پیش پیش می آمدند بر خاک هلاک انداختند و حسین خان از جمله
 آنکسان بود که درین جنگ از پیش قدمان بودند و همیشه ملکی خاصه که مشهورترین همیشه را بود و با بخشیدن و اختیار الملک عنان گشته
 یک جلومید و یک اسپ از تیر و زقوم ناری چون خرد و حل افتاد و مرکب عمر گریز یا پیش از پای در آمد تا تاراج ترک حل غارتگر
 رفت و سهراب یک ترکمان که سردر پی او نهاده بود دوست و گریبان با در رسید درین اثنا اختیار الملک میگویی که لسه
 جوان تو ترکمان می نمانی و ترکمانان غلام من تقضی علی و دوستداران اومی باشند من سید خایم مرا بگذار سهراب جواب
 میدهد که من ترا چون میگدارم تو اختیار الملکی و ترا شناخته سگر روان از دنبال تو شده ام انگاه فرود آمده سسر او را رتن جدا کرد و
 چون اسپ را دیگری برده بود و سسر او درین گرفته نظر او را در و رعایت یافت و قریب به هزار سواران جنگ گاه افتاده بود
 فرمودند تا از آن سسر با مناره بسازند تا موجب عبرت گردد و در آنوقت که غوغا بر دارد و اختیار الملک افتاد بود سسر کلانی
 شکست محمد حسین میرزا از فضل فرود آورده بضر نیزه دشتی کار او را تمام ساختند و معال عدم فرستادند و سسر او اختیار الملک با گره
 فرستادند و ممنوی چینی سرگذشت طاری سرگذشت از اجل شهنواری تا بگوید بغافل که کور به بگه دادم ز که ستم زد
 زرد خروان را چگونه بستم به قصر را چگونه کردم کسب تا بگوید که گردن را من چون شکستم سروتن گردن
 تا چون شنیدی از غور می بد دل برین عمر بوفانه نمی بود درین هنگام خان عظم از قلعه برآمده ملازمت نمود و او را در آنوقت
 گرفتند و بتقد تمام کسبش و نوازش او و دیگر امر او فرمودند و بجز بنزل نهادن آنوقت واقع شد و قطب الدین محمد خان
 مع ولدش نوید خان بجانب بروج و چانانیر حجت استیصال شاه میرزا و خان کلان را بکومت بتن و وزیر خان بدو
 و در وقت نامزد کردن شاه گلخان محرم و راجه به گوانداس و لشکر خان بخشی را براه ایدر بجانب اگره فتحپور روانه گردانیدند تا در آستان
 رانا او و سسر را بگریز کرده بگذرند و شهر بگریز بست ایشان مفتوح گشت و شانزدهم جمیع الاول خود از احمد آباد بخت فرموده

محمود آبا و در منازل سلطان محمود گجراتی معسکر شد و از دولقه خان علم و نسا ترا امر گجرات رخصت انصاف دادند میرزا علی الدین علی
 قزوینی بخشی صفت خانه یافت و دیوانی گجرات بخشگیری آن ولایت بدو مفوض گشت و سوم جمیع الثانی با جمیر رسیدند و از
 منزل ساکنانیراجه نودرمل را که در آنجا بخت سامان هزار کشتی غراب مانده بود برای تحقیقات جمع گجرات نامزد گردانیدند
 بنهجه حسب الاخر بیای تخت وصول نمودند عالی واقع شد و مجموع آمدن و رفتن بیک نیم ماه نماند و در دست و تحسین
 اینما بسلنت ختنه شان برادگان عالی مقدار بجای آوردند و در دست دوم ماه حسب شانرا که سلطان سلیم ختنه تعلیم از دست
 حق پرست مرلانا میرکلان محدث هر دی که ملکی بود در صورت بشری و تلذذ خدمت قدوة المحدثین میرک شاه بن میر جمال الدین
 محدث نموده گرفته بسبق بسم الله الرحمن الرحیم علم القرآن درست ساختند و درینسال منظر خان را بجلوهت
 ساز بکپور مقرر بود طلبیده و زبر مطلق گردانید خطاب حمده الملکی در القاب او افزودند و فروض شیخ محمد بخاری که در جنگ پیش
 و سیف خان کوه که در جنگ اخیر احمد آباد کشته شده بود و مبلغ یک لک روپیه تقدیم سید از خزانه او افزودند و درینسال راجه
 نودرمل اکسوخ منفتح گجرات آورده بود و شمشیر بخشیده با اتفاق لشکر خان بخشی که اکثر عوام میزاد را شیر خان می گفتند بجهت تمام
 فتح بنگال در خدمت منم خان خانانان فرستادند و شهر اندک کنهوی را بپور خطاب را شهباز خانی داده و بخشی ساختند و این مجمع
 هر اوست سه بعین عنایات صاحبقرانی رسیدیم خدمت بشهباز خانی بدو درین ایام میر حسن ضوی که بر رسالت
 و کن فتنه بود و تحقق لایق از حکام آن دیار آورد و در شانزدوم شوال اینسال بجهت استمداد بر شهباز بنگال که فایز زیارت اجمیر
 شدند در موضع دانه که چهار کوهی فخرت خدمت ارشاد بیای ولایت بنگال می خواجه عبد شهباز بنیره خواجه اراک در
 اندکسر و بجهت استخلاص میرزا شرف الدین حسین آمده شفاعت نمودند و بدو در قبول یافتند و اگر چه در مراسم تعظیم و کرم و
 لوازم اکرام و احترام فرو گذاشتی واقع نشد و با الظاهر فاتحه هم خواندند اما بخشی باقی بود که فتنه بناطرد و اع نمودند و از بهجت کردی
 اجمیر سیاه و بتایخ دو از دهم ذیقعد زیارت متبرکه که مشرف گشتند و در سفید هم اینماه شویل آفتاب جهانباب که نیر عظم و نور بخش
 عالم است در برج محل واقع شد سه برم خورشید جوازیت در آید بجل \times اشبه روز کنداد هم شب راجه اعل \times و بموجب
 تعظیم این روز که هر سال مر عبداشته بعیدش و خرمی می گذرانید برستور سابق حسن عالی ترتیب داده مقدار یک لک روپیه بهر صنف
 ازضا مجلس بخشیدند و در دست سوم ماه ذیقعد از شهر اجمیر که بلکن طلبه و کتاب محفوظ در شان آن واقع است بهجت
 نموده و در پای تخت رسیده در پی استعداد سفر بنگال شدند و امر بساجتین کشتیها فرمودند از آنجا یک کشتی شیر سر و دیگر تنگ
 بود که بگر جهانمای دریا بان بخت و بلندی باشد و در آخر ذی حجه اینسال فقیر بحسب تقدیر که زنجیر پای تدبیر است او بحسب
 سینخان کشته از بلاون باگروه آمده بوسیده جهانخان قوری و مرحوم جالینوسی حکیم صین الملک شایه نشانی را ملازم است
 نمود و چون دران ایام متاع و انش و اراج بسیار داشت بجز رسیدن بشرف مخاطبه آغاز یافته داخل اهل شمس گشت
 تا بعلما که کوس تجزیرند و فردی را در نظر نمی آوردند در تحت انداختند و خود میز بودند و بنیابت الهی و بقوت طبع و زکا فهم و
 دلیری که لازم عهد شباب بود بر اکثری غالب می آمد و چون در وقت ملازمت تعریف کرده بودند که این فاضل بدوئی سر کوب
 حاجی ابراهیم سر بند است میخواستند که او ملزم شود الزامهای پسندیده داده شد و شیخ عبد البنی صدر عالی قدر را خود او بجهت
 عدم توسل با و مزاج بر فقیر تا خوش بود حال که در میان مناظره طرف مقابل دیدمان مثل راست آمد که مار گزیده افنون خود
 تا آخر فتنه رفته آن کلفت با کلفت مبدل شد و در همان ایام شیخ ابو الفضل خلف صدق شیخ مبارک ناگوری که ستاره

دانش به شندی اوتابش داشت بملازمت آمد و گوناگون عطا است امتیاز یافته و در بنیال عمارت عالی و قصر بی روی
 و وسیع در راه جیمیالی تلمم رسید و باعث بران این بود که چون هر سال از عایت عقدا در فتن با جمیع لازم ساخته بود و بنا
 آن از اگر تا با مقصد در هر منزل محلی تعمیر فرموده بودند و در هر گروسی یک منار و دیوایی ساختند و چند بنای شاخ آهوک در دست
 عمر شکار کرده بودند و در هر مناره گرفتند تا با دگاری در عالم مانند مثل شاخ تا سرخ یا زشت گمانستند که ای آنها با این امر این
 حکم میفرمودند و در بنیال برهنه شهباز خان کنور سلیم کواخ و خط در میان آمد و خطم حسین کردیدان در تمام ممالک خود
 و خالص شدن ولایات یک قلم فرمودند چنانچه مذکور شد و انشاء الله تعالی و در پنج خضر گشته شدی دشمنان و دشمنان اینک
 مملکت نیک بگشتی نیک گشتند و باعث برین سفر آن بود که سلیمان افغان که راستی که از عهد سلیم شاه و ایستاد بنک
 در تصرف داشته استقلال تمام یافته بود از جهان در گذشت پسرش بایزید روزی چند قایم مقام او گشته بود و بهر
 در اندک فرصت سعی متفرقه بایزید و دیگر امرایان از عالم رفت و پسر خود سلیمان داد و که بعد از او بود و بر خود اسماد شاهی نهاد
 روش اطاعت و ارسال عراقین که سلیمان داشت گذاشت و محقرت سلیمان در قلم سورت شاهنشاهی رس
 و فرمان بجانخانان منعم خان که در آن زمان در چون پور بود و با سلیمان در دستگیر شد و در میان شکایت
 گران بر دو مبلغ دولک روپیه نقد با سائر اجناس و است این عین سلیمان در راه آنی بود و در کشتی و از آنجا که
 در حاجی کو بودی امیر الامرا خود را که حل عقد و بسر تعلق باه داشت و در آنجا که در کشتی و از آنجا که
 دم از استقلال دستگیر و با خواهی قتلو خان حاکم ولایت هندوستان که در آنجا که در کشتی و از آنجا که
 میگویند که روزی داد و جریده با معبودی چند بشکار بر آورد و در آنجا که در کشتی و از آنجا که
 داد و نموده داد و بشهر آمده و سپاهیان را از خود ساخته و در میان این انانخت و بعد است کبیل را با دست
 آورده هر چه داشت و در آنجا که در کشتی و از آنجا که در کشتی و از آنجا که
 نمانده گفت اگر چه میدانم که بعد از گذشتن من پشمانی بسیار خواهی کشید و فایده نخواهد داد اما خود این تدریس میفرماید که
 محل کنی نظر خواهد بود و آن اینست که بر صلی که مبلغ دولک روپیه پیش ازین سه من واقع شده است و کشتی که در آنجا که
 سر تو دانی شوند بلکه پیشستی بوده بجا با جنگ مغول قدام نمائی هر صرع که بر گشت پیشین این نسبت داد و نشان از این
 آورد و دانسته در مقدمات کرک شتی خانانان که برای پیش بخود مغرور شده بودی بخواه را قتل رسانید و پیش پای خود
 ز و نهال بود لش را از همان زمان بکنار نسبت از پنج برانخت و خانانان را از شنیدن این خبر ناز در روغن اقا و مستور
 پنه و حاجی پور شد و داد و آن زمان قدر بودی دانسته قتل او دادم گشت اما چه فایده قطعه آسب دولت بر بران تو
 چه چو تو کم تا ختی کسی چه کت به هر عین بر مراد تو گشت لیکن بد با ختی کسی چه کند شکست و بخت قلع و معرکه بران
 نموده بی آنکه ششیر از میان بر آید با هر در خانه کمان در آید ششیر گشته و در تیر به تیری مردم از و متفرق گشت
 تا آنکه شاهی در تیرگی که مذکور گشت میرزا یوسف خان را سرداری از و نا مزد گرداننده بر آهنگی فرستاده و شهاب الدین
 خان را بجز است اگر چه گذاشته خود از راه دربار وان شدند و این را حاجی در هنگام گشته شد لمولف شاهنشاهی داد و گشت برین
 همیشه جهان ستان محمد اگر بگشت بروی بجز چون اسکندر به هم بجز فرمان و بی آمد هم به و شاهزاده بزرگ را همراه گشتند
 و از گشت گشتی در غراب بروی آب پیدا نمود و از خوشحالی خار و نا که طالع ملاح در یادند و از او از ذکر ایشان بزبان محمود که دارند

نزدیک بود که مرغ و سبزه و ماهی در آب نعل کندی تماشا می دیده شده که هیچ تغییر از آن نماند و در زمانه از کشتی هر آمده نیز
شکار بود و شبانه لنگر انداخته بحث علم و شعر و تذکار و تبارخ بیست و سیوم ماه صفر مذکور و در میان آنکه آب گنگ و چون
در اینجا جمع میشود منزل شد و کافران بطبع ثواب و حصول بدعیات بزمیبت تناخ و در آن متعدد خود را با انواع عقوبات
میگشتند بعضی بر مغز خود از بر رازه می نهند و بعضی زبان دو کوی را می برند یعنی بالا و خوی خود را و قرآنی را بخیم میگویند که چه کند کرد
برای ثواب × رفت بدو رخ هم از آن راه آب × و اساس عمارت عالی انداخته نام آن شهر را اله آباد نامیدند و از بنا آن
شیریک تو اجمی را در کشتی سریع السیر نشاندند و خانانان فرستادند و در دوم ماه ربیع الثانی از مواضع نجیبی بود از مضائق
چون پور که ملتقی آب گنگ و گودمیت گشتیمای شاهزاده با مخدرات اهل حرم و صدور و قضایات بالار و بیاب کوی
کشیده چون پور فرستادند و دو سه منزل بالارفته خود مراجعت نموده حسب الکتماس خانانان تجلیل تمام بجانب گنگ
عمان ننگان دریا آشام باز گذاشته و در منزل خبر فوت سلطان محمود مغری و متصرف شدن محب علیخان آن ملک را
رسید و در ششم ماه مذکور اردو از راه خشکی در ظاهر بلده غازی پور طی گشت و درین منزل اعتماد خان خواجہ سرای از نزد
خانانان بلارست رسیده سواخ لشکر خانانان را مشروح و مفصل بازگفته اهتمام بر تعجیل نمود و بتاریخ هفتم انماه
سید میرکے اضفمانی جفر دان که بعد از شکست خانانان در جوینور توطن داشت کتاب عظیم جفر با اهتمام نقیب خان
ملاحظه نموده بعد از استخراج حروف مرتبه مرکبه این بیت بفال برآمد بیت بزودی اگر از نجات همایون × ببرد ملک از
کف داؤد بیرون × اتفاقا هماکطور بطور پیوست و در وقت مراجعت چون جوینور معسر گشت رسید مذکور بملازمست
شتافت باز فال جفر دید و این بیت برآمد بیت مژده مستح بناگاه رسد × سر داؤد بدرگاه رسد × و چون جائه این
منتخب میان ایام با او شناخته التماس تعلیم این علوم نمود قبول کرد و گفت بنیعلم خاصه اهل بیت هست و شرطی چند
بست درین باب که موقوف علیه است و رعایت آن لازم است بالآخره چنان معلوم شد که اکثر نقلدان امور که شیخان
علیظدارند و این فال مانند فالهای دیگر حیل و اختراعی بوده که هر کس که اندک قوت متصرفه دارد مثل آن احوادث می توکند
که چنانچه بجز رسید و مشاهده شد و درین ایام بمنیت تعلیم سید آنرا بدست آوردیم عارف جامی میفرماید جفر دان
زمانه مست و جنب × پیش بنهاده زین مقول کتب × نه از احوال عاقبت ترسان × نه ناسیب عاقبت پریا × چند
حرفی نوشته پہلو ہم × وز عدد زیر شان نهاده رستم × بست با خود تجملے باطل × یکسار حلیه خرد باطل ×
مرد را وقت اہل دل را وقت × چیست این جفر صاف صادق × جعفر صادق از تو نیز راست × صادقان راز کا زمان
عاریست × طرفه تر آنکه اہل جاہ و جلال × که ندارند در زمانه مثال × بجز و گریه در جهان نثرند × این زخارف از آن خزان بجزند
این حواہر که فاضلان سفند × و ان سعادت که عارفان گفتند × ہمہ در کوشش ہوش شان بادست × طبع شان اجتناب
شان شادست × کنتہ خوانند جملہ را وقت دیدگی بود در قہر و ذوق جدید × می ندانم کہ این جدید کجاست × ذوق نوباد و
جدید کراست × مدعی گر جدید سیلا فذ × تا و پود جدید سیما فذ × کنتہ کنناشت نارسیده بتو × کنتہ رارحمت تو نکرده
و در بیستم ربیع الثانی جو سا منزل شد عرض داشت خانانان رسید کہ عیسی خان نیازی از امرای کبار اصفانان کہ
بشجانست کشتیوست با فیلان جنگی جمعیت بسیار از قلعہ شینہ برآمده بجنگ پیوست و بدست غلامی ارشکر خان
قتل رسید و درین ایام محمد مصوم ابن ہاشم خان برادر شہاب الدین احمد خان را کہ خود در لشکر خانانان و پسر کشتی کلاز

بوده هر دو ناخبا از آن لشکر برخص رسانید تا از جانب پدر عرافین سگدرا نیند و تقریب تمام باین تقریب پیدا کرده بود بنا به
 خانی خطاب دادند تا عاقبت چه خروج و بی که کرد و چه شمشیر که نزد و چه شمشیر که نیافت خپنا نچه بجای خود مذکور شود و انظار اسد لشکر
 و در هم ایناه موضع روشنی از اعمال به وجود که بمحل تروک گشت و در نیم نزل رسید فاسم علیخان بقال صحبت پرستیدن
 مصلحت نزد خانانان فرستادند و او نیز دوی بازگشته آمد و ناخبا از آنجا رسانید و چون پرسید که طین خان و برادرش کوچک
 محمد خان که یکو یک خانانان نامزد شده بودند پرستند بنا بر خبث درونی و بد ذاتی فی الحکله گفت خاطر می که در بد آن
 از مرقب جاگیر او داشت گفت برادر حسین خان کوچک خان خود در خدمت قیام دارد اما حسین خان خود از کانت و کوله
 بنواحی گهنو و لژده رسیده بخار بار امتیاز و دو میگردد و ازین بد بدوی از حسین خان بسیار رنجیده اثران بینا ستی زود ظاهر شد
 تا وقت مراجعت او را کورنش ندانند و جاگیرش کشیدند و او عاقبت سر خود گرفته در کوه شمالی در آمد و یکفار غزا کرده زخمی شده
 بهمان زخم منکر در آگره آمده جان بجان سپرد چنانچه بعد ازین شمه از آن مذکور شود و انظار اسد الغزیز و در شان نزد هم ایناه قریب
 پنج پهاشی که بدو سه کوهی پشته پنج کین است متقارب بلند که کفار سابق مینداختند پخته بر آورده بودند در منزل خانانان
 نزل واقع شد و او طبقهای مرورید به نثار ریخته و نقائیس و هتسه فراوان که فرزندتر از حد اصحابا شد پیشکش گذرا نیند و از آنجا سه
 هزار سوار چهار در عین طینان آب در غرابهای برابر سبب آلات قلعه گیری با آرایش و تماشایی که دید و آنه و بدین آن بهره
 شود و صحبت تسخیر قلعه حاجی پور که مددی مردم شنید از آنجا میرسد بهر ای خان عالم روانه ساختند و راجه کجی که صحبت و زور او بشان
 بود که خانزانا مدت دو سال بگل بری و جنگ مشغول و محفل داشت و هنوز هم آن جنگ خپنا نچه با نیست پاک صاف نشد
 با خشری چون مور و طخ و جزوه و بانگ بسیار یکو یک خان عالم نامزد گشت و جنگ انداخته حاجی پور را از جانب خشکی و تری ماه
 کردند و شاهنشاهی از نظرات آب بر بالای بلندی برآمده تماشای جنگ میکردند چون از مردم و دوی و دو بسیار نمایان نمی شد
 جسمی از جوانان کار آزمای برادر اعراب انداخته وقت عصر بصوب حاجی پور فرستادند تا خبر شخص سازند اهل قلعه شوره کشتی از
 مردم جنگی بمقابل ایشان روانه گردانند و بعد از محاربه اینجا غه قلیله بران قیه کثیره الب آمد خود را بجان عالم رسانیدند و از آن طرف
 فتح خان بار سه با افغانان بسیار جنگ عظیم هوسه تقبل سید و قلعه بقهر و فلیه منفتح شد و سران سرداران با سربهای دیگر
 در غرابه بدرگاه فرستاد و بهمانرا جنس نظر داد و در دنا باعث رعب و عترت او گرد و این تاریخ گفتند که از آنجا که موقوفه
 خیرش دین بهر کتار و پشته انداخت چوسایه بر سواد پشته فی الحال فتنه از کی تاریخش منشی حرفی بلا و پشته و روز
 دیگر سوچ پهاشی برآمده و نظر جالی بر قلعه پشته انداخته اطراف و جوانب آنرا ملاحظه فرمودند و افغانان حرکت المذبحی کرده هر
 خود را نصب لعین گردانیدند و توپهای بزرگ می انداختند که از مسافت سه کوه در اردوی افتاد و توپ از بالای سر فقیر که
 در خیمه سید عبدالمد خان چوگان سیگی حاکم سانه و بچونه می بودم گذشت و حق تعالی نگهداشت و چند روز مملت یافتم اگر چه
 معلوم است که این احوال تا که خواهد بود قطعه چندانکه گرد عالم صورت برآمده و غمخوار آدم آمد و چاره آدمی هر کس بقدر خویش
 گرفتار گشت است * کس را نداده اند زیارت سلی * و بعد از فتح حاجی پور داد و در ایا که بیست هزار سوار و فیلان جنگی است
 افزون از شمار و توخان عظیم داشت تپ لرزه دهمت گرفت و در است و یکم ایناه بگشتی در آمده فرار بر قرار اختیار کرده
 راه کو پیش نهاد و همت مختصر خود ساخت و سر بهندی بنگالی که باعث قتل لودنی او بود و خطاب راجه بکر با صحبت
 داشت خزانید را در کشتی انداخته سرور سپه او نهاد و سوگو بخوان کردانی که رکن الدوله خطاب یافته بود فیلان را پیش انداخت

بصحرای قندوق عظیم از بول بدریا زده غرق طوفان اجل شدند گروهی دیگر از برج و ناروی قلعه سرسبز در فو و رانزین انداختند و
خندق عمیق گشتند و طایفه دیگر در تنگنای کوچهای پایمال فیلان شدند و گرنجگان چون با سبیلان بنید گوجرخان فیلانرا
از بلیکه بدوی آن آب بسته بودند گذراننده روی بر راه آورد و از هجوم عام مل شکست و جلی از سواران نامی افغانان اسباب و
اسلحه انداخته خود را حریان آب زدند و از گدایان اهل سری بدریا و رند از شیب جز قرار داد و نشینده بشهر نشیند و آمدند و پنجاه و شش
فیل کهنیت گرفتند و این مصحف تاریخ است مصحف ملک سلیمان زدا و وقت و وفات خانان از ابر است آن گذشته تعاقب جوان که تمام
فیلان را و او همراه داشت نمود و سواره از آب بنین گذشته و تا دریا پور که در مسیت و شش گروهی از نیند بکنار دریای گنگ
و ایلست با یلغار شتافته قریب چهار صد فیل نامی بدست افتاد و گوجرخان بدر رفت و شهباز خان میر خشی و جویو خان
که عقب او رفتند و در دریا پور بخت گروه بیشتر گذشته باز گشتند و بعضی رسانیدند که گوجرخان از آب دریا چهل پیوند
نام گذشته اگر مردم او در آب رفته اند و در مسیت و یک ماه مذکور خانان از راه دریا بدریا پور آمد و کشتیها را همراه او و شش
روز در اینجا قیام نموده ده هزار سوار دیگر از امرای کباب بکونک او نامزد گردانیده و علوفه آن لشکر ده سی و ده چهل اضافه
کردند و درانی تمام ولایت بنگال را با و مفوض فرموده و جمع نواره را که از گروه همراه بود بخشیده از آنجا بنیاست پور که در
کناره گنگ است مراجعت نموده آمدند و در دوم جمید الا اول سنه مذکوره میرزا یوسف خان را بسرداری اردوی جهان
نوزاد گزاشته منظر خان را با فرحت خان بشویر قلعه رستاس فرستادند تا بعد از فتح عمده حراست آنرا بفرخت خان
گذاشته بدرگاه بیاورد و رسوم اینها در پیش آمده انتظام مهمات داده عمارت داد و در این نظر اجمال دیدند و از جمله عراب
اینست که در آن ملک بعضی خانهای چیرندی را میگویند که یکی چهل هزار روپیهی برآید بی آنکه چوب پوش باشد و ششم اینها
بچوپور رسیده یکماه اینجا بوده آنرا و بنارس را خالصه ساختند و اهتمام آنرا میرزا میرک ضوی و شیخ ابراهیم سیکری و آل
مقرر نموده در بنم جمید الثانی از چوپور عازم دارالملک ملی گشته در موضع خانپور معسکرت شدند و درین منزل قاضی نظام پیشی
که علم علما بدیشان و ماورا انهر بود از عالم صفوت و طریق تصوف حلی و از داشت و شمه از ذکرش گذشته با اتفاق فیروزه گاه
که از خان زادان میرزا محمد حکیم است و از کاتب علمی فی الجمله قونی و از خط و شعوب موسیقی بهره دارد و هیات مجموعی او خالی
از چیزی نیست بلازمست رسیده و انالی بخشی تاریخ یافته شد و قاضی نظام که شمشیر صبح یافت و پنجاه روپیه با و انعام فرمودند
و بحسب فطرت عالی و استعداد ذاتی بتدریج بخطاب قاضی خانان غازی خانی مخاطب گشته بمنصب سه هزار روپیه رسید
و فیروزه باعتبار زیادتی جوهر نسبت رجحان القهری پیدا کرده از آنچه بود منزل یافت و کار بر عکس واقع شد و بعد ازین منزل بر بینه
خانان رسید با اینضمون که چون داو و از نیند فرار نموده بگریخت و انتقله را استحکام داده و معتبران معتد علیه سپرده بجا
مانده شتافته بچوپور رسیدن افواج قاهره رعب برانجامت غالب آمد قلعه را بی جنگ و ترور گذاشته رفتند و بتاریخ ماه
جمید الثانی در منزل شیر گده عرف مستوج جامع اوراق را شرف التفات ارزانی داشتند با فواج تفقد حکم فرمودند که
کتاب سنگاسن پیشی را که سی و دو حکایت است از احوال راجه بکر با حجت حاکم مالوه مانند طوطی نامه ترجمه نموده نظم و نثری ترتیب
دهی باید که هم امروز شروع نموده درستی از آن بگذرانند برهنی و انار برای تعبیر تعیین فرمودند و هم روز درستی از سر حکایت
نظر و آورد و تحسین فرمودند آن کتاب بعد از ترجمه بنامه خرد افرا که مشتمل بر تاریخ مالیت نامزد شد و بدرجه قبول پیوسته
رشته گشته و آل کتب خانه شد در نیولاد منزل کرا و سلم خدمت خواج عبدالشید قدس اندو و بحسب و دلغ بجا

سمرقند آمدند و سیم که سستی اسخون را با بخار ساسیم و شمیر در میان باد شاهی بسته بار و یکله هاس مخلص میرزا شرف
الدین حسین نمودند قبول نیتها و بغایت رخیده می گفتند که دیگر چه گویم که اسخون با مان را مضرست از خدا همین خاکستیم
که نعمت ایمان سلوب سازه و بجز در سیدن در سمرقند چنانکه گفته بودند با بای کریم قدس اعداد و احصای سوست و در سیم
جمید الثانی در منزل قصبه اسکندر پور خبر آوردند که داود مانده راهیم که اینطرف آب گنگ محازی گور واقع شده بحلیل و
قال گماشته بر صحرای اقصا آوارگی نهاده با و دلسه رفت و خاتمانان متصرف شد و از سه منزل آگره رسید
بدرالملک دلی نهاده در غره ماه رجب آن سواد عظیم تخم اقبال گشته چند روز زیارت فریادت متکرر کرد و انقند و درین
حسینخان که نزدیک به بیانی و بهونکا نوبت ملازمت آمده بود راه کورنش نیافت و شبها از خان حکم فرمودند که از راه
از ان طنابی گردد و تخانه کشیده بودند و سرون ساز و دوسری بقلندری بر آورده هر چه از نیل و شتر و سایر اسباب سپاری
داشت همه بظالمان و مستحقان و معتکفان روضه بادشا و غفران پناه و اهل مدارس و خانق بچشد و الف حد و ارس
بسیج در حق او راست است اینهمه طمطراق کنفیکون به شمه نیست همین اهل جنون چون بیمنی بعضی رسید بر سر القبا
آمده شال خاصه با و بخشیده و تیری از ترکش خاضه پروانگی داده حکم فرمودند که برگشته کانت و گونه و بیانی و غیر آن که
بیک کرد و رو بست لک جا که داشت تا یک فصل بدستور سابق بفرماید که در وی خل ننگد و بعد از آنکه سواران را بدایع و
محل رساند جاگیر فرخورتخواه خواهد یافت و او که از غایت جود و نهایت زرخشی خارج از وسع طاقت سامان و قدرت
نمودن ده سوار نداشت بحسب ضرورت دفع الوقت نموده بجایگزینید و رپی گرفتن کوه شمالی شد و چنان از دریا
رفت که هنوز می آید ز ربه مرد سپاهی را تا سر بدید و گرس ز رندی سر سهند در عالم و در او ایل شعبان اعظم
از دلی متوجه اجیر شدند و در منزل نار نول حسین قلیخان خانجا بستنیت آمد و خان حکم بایا خارا احمد بابا رسید و در او ایل
رمضان المبارک بهفت کرد و بی اجیر رسیده بدستور سابق پیاده زیارت شتافت یک جفت نقاره و او که در نقاره
خان حضرت معینیه قدس اندسه الغریز کرده بود و گذرانیدند و هر روز بدستور معهود در آن روضه مقدسه شبها صحبت با
اند و علما و صلحا داشته مجلس سماع و صفات معقده می شد و اهل نعمه و ساز که هر کدام در وادی خویش بیهمتا بودند با هم برگ
دل زود جانز آ و از خیزن سخر اشیدند و در هم و دینار چون قطرات امطار در بارش بود طیب خان ولد محمد طاهر خان
میرزا غت حاکم دلی را با چندی از جوانان کار دیده بر سر چند سین لدمال دیو که در نوامی جو دیور سیوانه آزار مردم و نند
میرسانیدنا مزد گردانیدند و بعد از رسیدن این فوج خود را در جنگلهای پر درخت انوه کشیده فرار نمود و در اواسط ماه رمضان
المبارک خان عظم را حضرت کجرات نموده بکوچهای متواتر در سلخ ایماه بفتح پور آمدند و درینسال شاه قلیخان محرم و جلالخان
قریب و چندی را از امر استوفی قلد سیوانه که نیرتای مال دیو داشتند فرستادند و جلالخان که از زمینان خاصه این ارباب کو ظرات
بر وجه اتم داشت و دیگری را ترک در مزاج باد شاه بزوریدی شالی میسر نمود و علی عظیم نموده بدین شهادت رسید و دنیا خرد
و عجبی بود بر وجه او و آن بعد از ان شبها از ان کنبورفته فانگ فرصت اشقله را بکفرت در آورد و درینسال میر کیسوی
بنا دل را برای تعیین اموال سلطان محمود بگری و حراست قلعه بکفرستادند و درینسال در کجرات هم و بار عام افتاد و هم
کسانی قلعه بهتابه که یک من جواری بصد و بست ننگه سیاه کسید و خلاصین بعد بلاک شدند و درینسال خواجه بهینا وزیر مستقل
ملقب بنوا جرحان در لکنو وقت مراجعت اردو از پیشنده داعی حق را بیک اجابت نمود و صبحی شاعر در عین کلاسه

افتاد و گوریان در پای محاسبه راجه تو در مل آمده و پشتری از مردم خوب در تصرف شدید و شکنجه و انبر مردند و
 جمعی در حبس ابدی و در انخانه کجری چنان بلاک شدند که هیچ احتیاج بجلاوی و ستیانی نماند و گور و کفن هم نیافتند
 و حال ایشان بعینه حال آن فدائیان هندی بود که در ملک کامروپ خود رو وقت بتی ساخته تا یکسال بطرف اقبال هر چه
 از دست می برآمدی کنند و مرفوع اقلیم می باشند بعد از آن در گوسم معهود یگان یگان را در آن تخته جمع ساخته زیر گردون
 گردان می کشند و سر را فدای آن بت میسوزانند و چون تمامی ولایات سوای آنچه بجا لصد منسوب بود امر اجا گیر
 داشتند و از کثرت فسق و فجور زیادت خرج بیوتات و جمع اموال فرصت نگا داشتند سپاهی و پرواضق احوال رجا یا
 نبود و در وقت کار تنها اطلاع چند و شاگرد همیشه مغول در معرکه حاضر می شدند و سپاهی کله را آمدنی هیچ جا پیدا سنی
 و شهباز خان کهنومیر بخشی رسم و روش داغ و محلی را که ضابطه سلطان علاء الدین خلجی و بعد از آن سنت شیر شاهی بود تبارک
 یاد و پاینده در میان آورد و مقرر چنان شد که اول بر امر از منصب پستی مقرر شود تا با تا امیر سنان خویش و در پیشک جا
 و طیاره که قرار یافته بود حاضر باشد چون آن میت سوار موافق ضابطه باغ رساند آن زمان صدی و غیر آن سازند و فیصل
 اسپ و شتر فراخور منصب همین ستور نگا بدارند و چون این مقدمه سوار بنظر آورد و فراخور استعداد و حالت خویش رعایت
 یافته بمنصب هزارتی و دو هزارتی یا پنجاهاری نیز که بالاتر از آن پایه نیست برسد و اگر از پایه فرود افتد و درین ضابطه
 نیز سپاهی ریزه از یا اقتاد چه امر کار خود کرده اکثری را از خاص خیلان و بارگیران بلباس سپاهی بموقف عرض آورده
 بمنصب خود در دست می نمودند جاگیر در خود منصب گرفته بارگیران را خصمت میدادند تا باز وقت کار شود آنکه حسب ضرورت
 سپاه عاریتی جدید نگا بدارند و بعد از فراغ پناه خدا گفته میروند و خزینه جمع و خرج منصفداران بحال خود ماند و بهر حال خاک در
 کاس سپاهی بچاره افتاد و چنانکه دیگر کمتر توانست بست و هر جا اهل حرفه از جولا به و نذات و نجار و نقال میزد و مسازان
 بود اسپ دیراق بگرایه آورده ببلغ میرسانند و منصب میتافت و کوری یا احدی یا داخلی کسی میشد و بعد از چند روز
 از آن اسپ موهوم و دیراق معدوم نشانی نبود پیاده با بستی هم کشید و بسیار چنان شده که در وقت گذشتن از نظر
 بادشاهی در دیوانخانه حاضر بحضور خویش با لبوس دست و پای بسته در ترازو بر کشیده اندوزن و نیم من و سه من و کم
 بیش بر آمده و بعد از تحقیق معلوم شده که آنهم بگرایه و لباس و دیراق عاریتی بود میفرودند که با دیده و دانسته با مردم چیزی میدیم
 که اوقات گذر داشته باشند و بعد از چند گاهی دیگر گرفته احدی دو اسپ و یک اسبه و نیم اسپ میساختند که دو سوار
 یک اسپ مشترک نگا بدارند و علوفه بر آوردی که شش رو پیه بر آوردی میشد شریک شوند هر کس عه اینک در روزگار من
 بین و میرس و این بازار رواج تمام نمود کان تر گشتندی کسادی عظیم یافت و با وجود این از روت طالع و بلند ی قبایل
 هر جا غنیمی بود نا بود گشت و احتیاج چند آن سپاهی نماید و امر انیر از بازمای بجهل قلعچیان خلاص یافتند و در غنسال ستم خان
 خانان و راجه تو در مل را برسم تعاقب داد و بصوب او و بسید و مجنونخان قاقشال را بجانب گهورا گماشت فرستاد و در
 بکنک بنارس نهاده که داود بعد از فرار مانده در آن قلعه مستین محسن جند آهنگ جنگ داشت و مجنونخان در گهورا گما
 اولاً با سیلیمان منگلی جاگیر دارانجا که بکثرت جمعیت و خرد شوکت و نهایت شجاعت امتیاز داشت مجاریه نموده او را بجنگ
 بلاک انداخته و قاتشالان چندان عنانم گرفتند که از حمل انجا خبر شدند و اهل عبال افغانان ایسر گشتند و ختر سیلیمان منگلی را
 مجنونخان برای پسر خویش جباری که حال در خدمت شاهنشاهی در سلک امر منتظم است خواست ثانی الحال که بادلا

جلال المیرین سور کرد و قتی از اوقات صاحب خطبه و سکه آن دمار بود در حد و کوه و کوهکماث جنگ کرد ایشان با اتفاق
 رسیدن آن اولایت اورا شکست داده تا حد نمانده تعاقب قلعہ کور را متصرف شدند محسن الدین احمد خان فرخوردی
 و مجنون خان بجر است ثامده پرداخته نظر خیر فتح خانخانان سپهر و نذرا آنکه بعد از بریت و اولد انتشار خیر مر اجبت خانخانان
 افغانند بنگلما در اید مختفی و متلاشی گشتند راجه بود مل که از عقب داود تا نزد بود با اتفاق محمد قلیخان برلاس و محمد قلیخان
 توقای و مظهر مول اردارن بکوچای پیا پیا کوا الیا متعلقه بنگال رسیدند داود که از انجا ده کرده بیشتر در رین کساری نام جا
 جمعیت انبوه بجم سائیده در روبرو بر محکم شد در رین اشا خنبید این عم داود که شجاعت و شهامت اشتهار داشت
 و سابق بیست شهنشاهی رسیده و کار نموده از اگره بکرات و از کرات به بنگال رفته بود در توالی رین کساری
 آه و خواست که بد او ملحق شود راجه نو درین میرزا ابوالقاسم کوسا که تکلیف ملقب است با اتفاق نظر بهادر جنگ او فرستاد
 ایشان سرود در جنگ بریت فته دهمار گشته نزد راجه آمدند راجه خود بمقابل او رفت و حسین تاب نیاورده پناهنده بود
 ارا بخامدن پور رفته چند روزی توقف بود در انجا محمد قلیخان برلاس برسترا توانی افاده عالم جاد و انزفت و فتور سکون
 مردم باد شاهی را یافت تا باز گشته از میدانی پور میدان آمدند و انجا قباخان یکیک سوجی از امر انجیده بنگلی درآمد راجه
 نو در مل حقیقت بنام خانان نوشته در میدان توقف نمود و انجا خانان شام خان جلا مژ و لشکر خان بخشی که او را چیتد گاه
 کسار خان به انان استه خان هم میگفتند و دیگران را بعد راجه فرستاد و ایشان در بردان بر راجه ملحق شدند و راجه امر را
 همی نامشده از انجیل بنام رفته قباخان را اولسا داده باز آورد و کوچ کرده از راه میدان بجهوره رفتند و در بر چین خبر آمد
 که داود اهل و عیال را در کتک بنارس گذاشته بسامان اسباب جنگ و جدال شغال دار و خانخانان بریت
 با استقبال او رفته براجه پیوست و افغانان برود و اردوی خود خندق زده قلعہ ساختند و بتاریخ بیستم ذی قعدة ۱۱۹۲ شنه ارشی
 و شانین و شحاته در فوجی بجهوره تشویب صفوف نمود و افغان را با فیلان مشکو سی از بر در جانب آرا سکتة انچنان جنگی
 عظیم افتاد که زبان قلم از سیت و کیفیت آن قاصر باشد و چون فیلان داود که کیمه گیاه نیک خورده از دهم مست تر بودند
 حرکت در آمدند و خانخانان فرمود تا ضرب ننگ در تنبور کما بالای عرابها بود از پیش صفا سرداوند و چند فیل نامی که در آمده بود
 روز دران شد بعضی از دلیران کار آرا افغانان راجان بضر ننگ از نفس کالند بکویان و خرامان بدر رفت
 و مقارن انحال گوهر خان که مقدمه بحیث داود بود بر خا عالم و خواجه عبدالدرکنجک خواجه سید عبداله چوکان سیکه
 و میرزا علی عالم شاهی که بر اول بودند نیز و تن جمله آورده در اول حمله برداشته ایشانرا بر افواج الشمس که قباخان یکیک
 سرداران بود و در و خا عالم سردار بر اول پای ثبات افشده آخر بجایی که ثابت و باقیست خرامید و الشمس در سیم شده
 بر خول که خانخانان با سائر امر کوه شکوه دران تنگن بود پناه آورد و این فوج را هم رسته جمعیت از هم گشته و بران شد
 و هر چند خانخانان جدا کرد که نزل و تحلی دران راه نیابد و منتظر ماند صورت نسبت و کوجر خان درین وقت رسیده زخم پای
 بر خانخانان زده خانخانان چون شمشیر در میان داشت برابر خشم شمشیر کوجر خان تا زبان خود را کما میفرمود تا درین میان
 اسپ خانخانان از فیلان رم خورده سرکشی آغاز کرد و عثمان باقتبار از دست داود عاقبت پامی تکلیف ادب نگه تلویح
 خورده بلغزین آمد بهانه کرد آوردن گنجگان را تا سه چهار کرد و جلا ز بریت و افغانان داخل راتها است او که نزد قباخان
 یکیک و چند می دیگر را و قباخان از هر دو طرف افغانان پیچید و شمشیر بر سر نهادند و اینها را که خورال دادند کما